دو کتاب است

۱ در تجوید و قرائت قرآن بفارسی

۲ مراح الارواح در علم صرف لغات عرب بعربی





تجوید
در قرائت قران و نماز
تالیف آقا سید محمد حسینی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد متکلمی را سزا است که از کلام لازم الاکرام و پیام واجب الاحترام او ست قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و صلوة بی نهایت و سلام بیغایت بر سید انام و سند همام که کلام معجز نظام و بیان بین المرام ش در اثبات احکام اسلام نصیبست قاطع و برهانیست ساطع و لامع که وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله صلی الله علیه واله و ابن عمه و وصیه و خلفائه من الائمة الاطهار علیهم السلام اما بعد خامه تقصیر آثار ذره بیمقدار و بنده خاکسار محمد بن مهدی الحسینی الحافظ بر الواح ارواح زاکیه و صفایح اذهان صافیه سالکان مسالک قرب یزدانی مینگارد که چون اخبار متکاثره و آثار متضافره از سید انبیا و سرور اولیا و عترة طاهره ایشان علیهم السلام در آداب تلاوت و صحت عبادت که از اهم مطالب و اعظم مآربست بنظر قاصر این بی بضاعت رسید که اکثر خلق از فواید بابرکات آنها بسبب عدم اطلاع محروم بودند لهذا در رساله بعضی از ضروریات و لوازمات که منتهی را تذکره و مبتدی را تبصره بوده باشد ذکر نمود و مشتملست بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه باب اول در بیان فضیلت و کیفیت

و آداب تلاوتست باب دوم در بیان استعاذه و بسمله باب سیم در بیان مخارج حروف و صفات آن باب چهارم در تنوین و نون ساکنه باب پنجم در بیان تفخیم و ترقیق و اشباع هاء کنایه باب ششم در بیان ادغامست باب هفتم در بیان مد و قصر است باب هشتم در بیان وقوف و رموز سجاوندی باب نهم در بیان کلماتی که در قران مجید بظا است نه بضاد باب دهم در بیان اسما و رموز قراء سبعه و کیفیت و آداب سجدات قرانی باب یازدهم در بیان اشباع حروف و مشکلات و مشتبهات بعضی از کلمات فرقانی باب دوازدهم در تعقیبات مشترکه نماز و آداب شک و سهو و مقدمات و مقارنات نماز خاتمه در معرفت اصول و فروع دین عامی [illegible] قبل از تلاوتست و مسمی ساختن بمظهر محمدیه فجاء الاسم وفق المسمی و اللفظ وفق المعنی و منه الاعانة فی الاخرة والاولی مقدمه بدانکه اشرف و افضل جمیع اعمال بعد معرفة الله والرسول والائمة علیهم السلام نماز است چنانکه از ارکان دین ماثور است که ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت رد ما سواها و آن از هیچ بنده مکلف با وجود استاد حاذق و قوه اخراج حروف از مخارج مقبول و ماجور نخواهد بود در نمیشود الا به تصحیح حمد و سوره کما قال النبی صلی الله علیه واله لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و علما فرموده اند که تعلم فاتحة الکتاب واجب عینی و فوریست و مکلف بتاخیر آن اثم خواهد بود و هرگاه کسی اخلال بقرائت حمد و سوره نماید نمازش باطلست قطعا مثل اینکه در گفتن تکبیرة الاحرام همزه جلاله و ضمه ها و فتحه با را اشباع نماید بحدیکه مغیر معنی شود و همچنین است کل اذکار واجبه بسبب اخلال بحرف یا تبدیل حرف بحرف دیگر و اخلال بتشدید که آنهم مستلزم اخلال بحرفست واما اخلال باعراب و حرکات پس هرگاه مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی است

مثل انعمت بضم تا پس تشکیکی در بطلان نماز درین صورت نیست و ازین قبیلست تبدیل حرفی بحرفی دیگر مثل حا را بها و طا را بتا و عین را بالف و هکذا که موجب بطلان نماز غالب اشخاص می شود و سبب باعث این کثرت مسامحه و مساهله در امر دین که اکتفا میکنند بتعلیم بعضی از معلمان بی وقوف و بیتعلیم و غیر حاذق و عدول از عادت پیشینیان ایشان هم کمال اشکال دارد و فرموده اند که نماز رکنی است از ارکان اسلام و صحت آن موقوفست بصحت قرائت و صحت قرائت موقوف بعلم تجوید است پس علم تجوید واجب باشد

باب اول در بیان فضیلت و کیفیت قرائت اگرچه زبان شکسته قلم از تعداد مدایح و فضایل او بر سطح صحیفه رقم عاجز است لیکن بعدد قلیلی از آن اکتفا نمایم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم منقولست که درجات بهشت بعدد آیات قرآنست بقاری میگویند بخوان بالا رو پس بهر آیه میخواند و یک درجه بالا میرود چندانکه در حفظ داشته باشد و نیز فرموده اند که خدا عذاب نمیکند دلی را که قرآن حفظ نماید ایضا فرموده که اشراف امتی حملة القرآن و نیز بواسطه و روایت کرده اند ائمه هدی از سید انبیا علیهم التحیة و الثنا که حمله قرآن مخصوص اند برحمت الهی و ملبوس بانوار نامتناهی و تعلیم کنند کان مقربان درگاه اله اند و مراد از حمله حقیقی است که بمضمون آن عمل کنند و منطوق و مضمون مشحون کتاب الله و عترت را منظور داشته ملحه از فرموده ایشان تغافل و تکاهل و تساهل نورزد و نیز فرموده اند که قرآن ریسمان محکم خداست هر کس از عین اخلاص چنگ برشته محبت امیر المؤمنین و اولاد طیبین او استوار نماید هم چنانکه حضرت کاظم علیه السلم فرموده اند که علی بن ابیطالب حبل الله المتین از چاه ضلالت بنجات یافته باوج جاه هدایت فایض کردد و اگر نه رساننده فارغ خواستست بکودال جهنم و درک اسفل چه در صریح آیه مصداق این مقام بر هر است که وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و قرآن مجید منبع جمیع علوم و فنون است و همین قدر کافیست که قرآن مجید خزانه عامره مساکین و شفاخانه بیماران دین و پشت و پناه بیکسان و سرمایه

تنک دستانست تنک مایکان و مونس غربا و همنشین صلحاست نظم رنج اگر یابد شد کی غم خورد چون شفا جان بیمارم تو از دانشوری نقل نموده اند که کفت من قرآن بجبت و هشت فرا در هر مرتبه با تفکر و تدبر تلاوت نمودم و هر نوبت بر علمی از علوم رسیدم که در نوبت سابقه دریافت آن نکرده بودم و نیز فرموده که خدا دفع مینماید از مستمع قرآن بلای دنیا را و از قاری او بلای آخرت را و اجر میدهد بعدد هر حرفی ده حسنه و قاری را این ثواب و این اجر وقتی حاصل است که بمقتضی کریمه مشکین بقیمه وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا عمل نموده باشد و خود را بزمره حسنوا القرآن وجودوه داخل نماید و الا از کسانی خواهد بود که در شان ایشان رب تال القرآن و القرآن یلعنه وارد یافته مثل نهاد و قرآء کوفه و غیر هم و مخفی نماند که ترتیل و تجوید لمرتبه مهم که فقها عظام تصریح بآن فرموده اند که کسی که در نماز یک حرفی را از مخرج خود ادا نکند نماز او باطلست و احدی از علما خلافی در این نکرده و سید انبیا فرموده اند الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف و سرور اولیا فرموده که الترتیل تجوید الحروف و معرفة الوقوف بنوعیکه حروف و کلمات بیکدیگر داخل و متصل و پاشیده نشود و در موضع وقوفی که مقرر شده وقف نمایند و امتیاز مخارج حروف از یکدیگر بوجهی که ملتبس نشوند و رعایت صفات حروف هم بکنند و لازمست ترتیل و تجوید و توقیر و تحقیق و تانی و تدبر و تفکر و تحسین و تبیین الفاظ و کلمات پاکیزه و شیرین که جان و دل از آن بیاساید چهره کلام با نظام از آن بیارایند چنانچه در محاسن قراءة گفته اند نظم

هشت چیز است از محاسن دان یکی تمکین بود باز تجوید است و ترتیل انکهی تحسین بود
باز توقیر است و تفهیم است با ترسیل نیز باز تبیین از پس اینجمله تحقیق اش بود

اما تمکین ادا کردن حروفست از مخارج بتجوید خالص کردانیدن حروفست و ترتیل بتانی خواندنست و تحسین نیکو ادا کردن کلماتست و توقیر بزرک داشتن قرآنست در حرکات و سکنات و تفهیم درست ادا کردن حق هر کلمه و حروفست و ترسیل خاطر جمع نکردانیدن نغمه در قرآنست و تبیین حروف را ظاهر و مبین کردنست و تحقیق حروف را بصفات خود ادا

کردنست وایضاً فرموده اند که حروف را خوب ظاهر کردن وتند مخوان چنانکه عربان شعر
میخوانند وازهم مپاش حرفها را مثل یکی که پاشند لکن بفزع وخوف در او رید یا بکر بید یا
بکر باید بخواندن قرآن دلها سخت زا **نظم** الاخذ بالتجوید حتم لازم من لم یجود
القرآن آثم لانه به الاله انزلا وهکذا منه الینا وصلا وهو ایضاً حلیة التلاوة
وزینة الاداء والقراءة وفی الحدیث ان الله یحب ان یقرء القرآن کما انزل واز معایب
قرائت چنانچه گفته اند **نظم** از معایب کنون نمایم در حق اینها همه وشبه زکن وزمزمه ونفخات
وانکه همهمه غمغمه تمطیة تمصیف وترعید ای نبیه پس تودیر ترجیع ودر تعویق وتبطو وتکثر
ثم اما وشبه جستن از حرفی بحرفی بی تحاشی ودر کن ادغامیست در غیر محل وزمزمه بلحن خواندنست
بعلت چنانچه در حدیث وارد شده من قرء القرآن لحنا بغیر عذر فکانما قتل نبیا ونفخ دمیدن
آواز است بی محل ووقف وهمهمه هاء مخفیه را مشدد نمودن وحروف مهموسه را مجهوره خواندن
وغمغمه غین را از مخرج الف گفتن وتمطیه دهم کشیدن آواز است وتمصیف دهم کشیدن آواز است
وتمصیف دهم خوابیدن حروفست بیجا وترعید لرزانیدن آواز است وترجیع نفس باز کردانیدن
وتعویق بودن در میان کلمه دم زدنست وتطویل در آن کشیدن آواز است وتبکی نیست که نرقیص و
تطریب وتغنی وتحریک در قرآن قطع نظر از حرمت از مقوله لحن است زیراکه تکرار وتغییر وافراط
وتفریط وتحریف در کلمات وحروف واعراب مستلزم زیادتی وزیادتی مبطل قطعاً وفهم
از بعضی استماع نمود که اعراب الفاظ را بنحوی تلفظ مینماید که نه فتحه است ونه کسره وساکن را متحرک
وبالعکس واز ضمه بفتحه واز فتحه بکسره میل میکنند مثلاً همزه مکسوره که ماقبل آن مفتوح باشد مثل
واذا وفاذا باید سعی نماید که ملتبس بیا نشود ودر اداء ها وعین مشدده ملاحظه نماید نحو مهدت
ویدعون دعا ودر روشن گفتن غین ساکنیکه بعد از آن قاف یا شین یا فا باشد نحو لا تزغ قلوبنا
ویغشی ویغفر تا غین قاف وخا نشود وهمچنین در گفتن کاف عربی تا کاف عجمی نشود نحو مستکبرین
وجیم عربی تا جیم عجمی وشین نشود مثل تجری ویجتبی والرجس وخرجت وزوجت ونیز رعایت

کن

کنند در محکم گفتن یاءات مشدده مثل ایاک وایاکم و واو ساکنی که ماقبل او مکسور ومضموم
باشد تا ادغام نشوند بیاء و واو که ادغام حروف ومد روا نیست نحو فی یوسف فی یوم وامنوا
وعملوا بخلاف آنکه ماقبل اش مفتوح باشد که در آنجا ادغام مثلین است نحو عصوا وکانوا
وسعی نکند کسره ماقبل یاء را تا یاء دیگر حاصل نشود نحو غاشیه ولاشیة وقیام وصیام
واحتیاط کند در مفتوح گفتن واو ساکن را بعد از فتحه چنانکه میل نکند ببوی ضمه نحو قوم
ویوم ودر گفتن یاء ساکن بعد از فتحه مثل این وبین وشینی که قبل از سین باشد مثل ذی العرش
سبیلا وجیمی که بعد از سین باشد مثل المسجد ویسجد تا جیم عجمی نشود ونمایان گوید باء ساکن
نزد تا وصاد تا یاء عجمی نشود مثل یبتغون ویبصرون وخاء ساکنه را نزد هاء در فتحه وقرا
گفته اند که قرائة حمد در فرایض واجب عینی است باید چند مواضع را از مخارج وصفات رعایت دارند
مثلاً باء بسم الله با ولو اعراب ال الحمد زاد ونکوید وجلاله را مرقق وهاء را ضعیف گوید که واو
از اشباع ذال و یا از اشباع هاء حاصل نشود والبته حرف آخر کلمه ماضیه با اول کلمه آتیه
لاحق نسازد مثل بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب وهکذا حذر کند از تکرار راء مشدد
وادغام میم الرحیم بر مالک وستتست اشباع کسره کاف مالک تا فتحه یاء یوم خوب ادا شود وبنا
ضمه ذال نعبد تا در ضمه متولی وبعد از آن واو که شبیه نحو هکذا شد باجتماع مثلین باشد ید
ودر حرکت دادن الف ایاک غنه بیاورد ومشبه نکند بکاف تشبیه ودر حرکت غین نستعین
ونون اهدنا غنه بیاورد ودر ها از اکشاد نرکند چنانکه شنوند را معلوم شود که با الف است
ومثل این در قرآن بسیار است مثل ذاقا الشجرة ودعوا الله وقالا الحمد ودر تشدید صاد الصراط
ولام الذین مبالغه کند وطاء را تا نکوید ونون انعمت را اظهار وحرکت عین لام علیهم را اظهار
وفتحه غین غیر وسکون غین المغضوب را اکشاد وبر ضاد تشدید بیاورد وسکون میم علیهم را از
واو ولا الضالین جدا نکوید وهر دو ضاد را از مخرج خود بگوید ولابدست در سوره اخلاص
از تفخیم هر دو جلاله ولکن در حالت وصل احد بجلاله ثانیه باید تنوین دال احد را کسره

داد باز رفیق جلاله و ناچار است از قلقلهٔ دال که در اواخر آیات است و نون لم یکن را در لام
له ادغام بلا غنه باید کرد و قرائت مشهوره در کفواً بضم فا و تنوین واو است و لکن اکثر قراء همزه
خوانده‌اند بعد از فا و خلف و یعقوب بسکون فا و همزهٔ منونه خوانده‌اند و اینها مخصوص بفاتحه
و سوره نیست باید در همه قرآن قواعد تجوید را ملحوظ دارند تا نماز و عبادات صحیح و با امامت
مسلمین قابل باشند چنانچه در حدیث وارد شده که قِراءةُ القرآنِ سُنَّةٌ مأثورةٌ یأخذها الآخِرُ
عَنِ الأوّلِ و ایضاً فرموده‌اند القِراءةُ سُنّةٌ تُؤخَذُ مِن أفواهِ الرِّجالِ تَتَّبِعُ و لا تَبتَدِعُ و
قرائت قراء بر سه قسم است اول تحقیق و آن ادا نمودن حق حروف است بی زیاده و نقصان و از کشش مدات
و تحقیق همزات و اتمام حرکات و ادغام و اظهار و اخفا و امتیاز حروف از یکدیگر بدون خلط و تکرا
رات و ملاحظه ترتیل و وقف و وصل و غیر ذلک بدون تجاوز از حد و افراط و تفریط و این
نوع مخصوص است بقرائت حمزه و ورش ۲ حدر و آن بسرعت خواندن است بجهت کثرت تلاوت و این موقوف
بر اتیان بوصول و ادغام کبیر و تخفیف بقرائت بعضی از تشدیدات و مدات و غنات و تخفیف
همزات بتسهیل و ابدال و حذف بنحویکه در قرائت خللی بهم نرسد و این مخصوص است بقرائت ابن کثیر و ابی
جعفر و ابی عمرو و یعقوب بعضی از علما جایز نمیدانند ختم قرآن در کمتر از سه روز هم چنانکه ابن
بابویه علیه الرحمة در رساله اعتقادیه تصریح باین کرده که ثواب قرائت قلیل با تدبر و ترتیل
بیشتر است از ثواب قرائت کثیری که بی تدبر و ترتیل باشد ۳ تدویر و آن عبارت است از میان
تحقیق و حدر و مخصوص است بقراءة عاصم و ابن عامر و کسائی و نافع و خلف و اکثر اهل ادا و این
واضح انواع است و باید که تلاوت را از روی خضوع و خشوع کند زیرا که از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که هر کس قرآن بخواند و خضوع نکند و رقت بدل او پیدا نشود و ترسی در دل
او حزنی وارد نشود و ترسی بهم نرسد پس بتحقیق که سبک شمرده است عظمت شان خدا را و زیانکار شده است
زیان آشکاری بخود را هویدا پس تلاوت کننده قرآن محتاج است بسه چیز قلبی خاشع و بدنی فارغ و مکانی خالی
پس هر گاه دلش بخشوع آید میگریزد از و شیطان رجیم و محققین گفته‌اند که درجات قرائت سه است



اول محو کلام الهی شدن بمرتبه که گویا حق سبحانه تعالی حاضر و ناظر و سامع کلام اوست
دوم کمال حیرت از تجلی انوار فیض بنحوی که او را دهشت حاصل شود و گویا متکلم را می بیند
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که والله لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکن لا
یبصرون سیم بی خبری از نام و نشان و قرائت خود و بری شدن از حول و قوة خود و عدم التفات بسوی
نفس خود و لازم است تدبر و تفکر در معانی و اعجاز قرآنی و ادراک مراتب جلال و جمال سبحانی و جناب
امام المتقین علیه السلام فرموده‌اند لا خیر فی قراءةٍ من لا یتدبر فیها و چون بآیه رحمت رسند
طلب مغفرت و در آیه عذاب پناه بحضرت غفار الذنوب برد و چون جناب سید سجاد علیه السلام
مالک یوم الدین را میگفتند تکرار میفرمودند بحدی که نزدیک بود که هلاک شوند و آداب
تلاوت را کما هو حقه ملاحظه نماید و در وقت خواندن آیه و فقره و قالت الیهود عزیر ابن الله
و قالت النصاری المسیح ابن الله و قالت الیهود ید الله مغلولة و امثال اینها باید صوت را
آهسته بکنند بلند نخوانند و چون حضرت امام رضا علیه السلام در راه خراسان میان راه خواب
میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بآیه میرسیدند که در آن ذکر بهشت یا دوزخ بودی میگریستند
و از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سوره قل هو الله احد میخواندند
بعد از لفظ احد آهسته میگفتند الله احد و بعد از اتمام همین سوره سه مرتبه کذلک الله ربی
میفرمودند و در سوره قل یا ایها الکافرون بعد از لفظ کافرون آهسته میگفتند یا ایها الکافرون
و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه ربی الله و دینی الاسلام میگفتند و بعد از اتمام سوره و
التین بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و بعد از اتمام سوره قیمه سبحانک اللهم بلی و
بعد از اتمام سوره فاتحه الحمد لله رب العالمین و بعد از سبح اسم ربک الاعلی آهسته میفرمودند
سبحان ربی الاعلی و بعد از یا ایها الذین آمنوا لبیک اللهم لبیک میفرمودند و چون جناب
امیر المؤمنین علیه السلام یکی از سبحات میخواندند بعد از آن سبحان الله الاعلی و جناب صادق علیه السلام
در سوره قل یا ایها الکافرون بعد از لا اعبد ما تعبدون اعبد ربی میفرمودند و بعد از

اتمام سوره دینی الاسلام علیه احیا و علیه اموت ان شاء الله میفرمودند و بعد از
ختم سوره والشمس صدق الله و صدق رسوله و بعد از ءآلله خیر اما یشرکون الله
خیر الله اکبر و بعد از ثم الذین کفروا بربهم یعدلون در اول انعام کذب العادلون بالله
و بعد از الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا تا و کبره تکبیرا در آخر اسری سه مرتبه الله اکبر و بعد از
فمن یأتیکم بماء معین در آخر ملک الله رب العالمین و الله خالق الماء و الطین میفرمودند
و بعد از ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون بل انت الله الخالق و بعد از ام نحن الزارعون
بل انت الله الزارع و بعد از ام نحن المنشئون بل انت الله المنشئ و بعد اتمام سوره لهب
لهب اللهم العن ابا لهب و بعد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس اعوذ
برب الفلق و اعوذ برب الناس میفرمودند و باید که قاری با خلوص نیت و دل صاف و بدن
پاک و با طهارت ظاهر و باطن رو بقبله در مکان نظیف خصوصا در مسجد مشغول تلاوت
باشد و ادعیه که مخصوص بشروع و بعد از ختم است بخواند و مستحب است خضوع و خشوع و
گریه کردن در حین تلاوت و باکی نیست در تکرار آیه چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله در
ان تعذبهم فانهم عبادک بسیار تکرار میفرمودند تا اینکه صبح شد جایز است آیه خواندن
بدون ترتیب و مکروه است قطع کلام بمکالمه و خنده و عبث در حین تلاوت باب دوم
در بیان استعاذه و بسمله باید دانست که استعاذه از شر شیطان رجیم به پروردگار رحمن و رحیم مر قاری را
ضرور است چه مادامیکه مزرع سینه بی کینه خود را از خار و خاشاک دشمن دیرینه خود پاک و پاکیزه
نسازد نمیتواند که تخم محبت و دوستی قرآن را در آنجا بکارد و بآبهای موالات و لیای خود آب
یاری کند و باید قاری بشرایط قرائت و تلاوت کند و عمل کند بآنچه میخواند تا شیطان رجیم
از او بگریزد بلکه استعاذه باید کرد از هر چیزی که مشغول غیر خدا میسازد مثلاً از غوایت
نفس اماره و موید است حدیث شریف نبوی که فرمود اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک
پس دواعی نفس اینها از اشباه هستند تمام بشیطان هست باید از شر چنین نفس هم استعاذه

بجوید

بجوید چنانچه گفته اند نظم تا عنایت ز نفس کوته نیست یک اعوذنا عوذ بالله
نیست بلکه آن پیش صاحب عرفان نیست الا اعوذ بالشیطان گاه گوید اعوذ
و گه لا حول لیک فعلت بود مکذب بقول و استعاذه در وقت شروع بتلاوت سنت است
و بعضی واجب دانسته اند للنص الصریح و در جهر و اخفات در غیر نماز تابع قراءه است و بعضی
بجهر قائل شده اند بجهت اظهار شعار قرائه و اسکات سامع و بعضی بالعکس و بعضی رجحان
قراءه استعاذه را از بسمله قطع کردن را لازم دانسته اند تعظیما للشان الله تعالی و صیغه
آن بمذهب اصح اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است وفاقا للنص و الحدیث و اما بسمله
پس اول چیزی که بحسب الفرمان ملک سبحان قلم خجسته رقم بر صحیفه لوح محفوظ نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم بود و گفته اند که بسمله کلمه ایست سالبة للذنوب دافعة للکروب
ساترة للعیوب مطهرة للغیوب و آن جزو قرائت است و ترک آن عمدا موجب بطلان نماز است
باتفاق علمای امامیه رضوان الله علیهم و جناب امیرالمومنین علیه السلام فرمود که هر کس
بسمله را ترک کند ترک کرده است صد و چهارده آیه از قرآن مجید و واجب است بسمله گفتن در
اول هر سوره الا در سوره توبه بسبب نزول آن در قتل و قتال که بسمله برای امان است و قاری
مخیر است اگر ابتدا بعشری یا بجزوی از قرآن بکند در گفتن و نگفتن بسمله الا در اجزاء
سوره توبه که حکم آنها حکم سوره توبه است در نگفتن اما اگر آیه باسم الله مصدر باشد مثل
الله لا اله الا هو و هو الاول و الآخر بسمله گفتن ضرور و احسن است و اگر مصدر
باسم شیطان باشد مثل الشیطان یعدکم الفقر و انه عدو مضل مبین ترک او اولی
است و لازمست در نماز قبل از بسمله تعیین سوره نمودن مگر در سوره که همیشه عادت خواندن
که در نماز خوانده باشد بعضی عدول از سوره بسوره دیگر را قبل از نصف جایز
دانسته اند بشرطیکه بسمله را اعاده کند مگر عدول از سوره توحید و جحد که آنرا مطلقا
حرام دانسته اند مگر در نماز جمعه و نماز ظهر جمعه که عدول از آنها جایز است و مستحب است قراءت

سور مثل سورهٔ عمّ و دهر و نحوهما در نماز صبح و سور متوسّطه مثل سورهٔ والشمس و
اعلی در عشا و سور قصار مثل سورهٔ کوثر و نصر و توحید در ظهر و عصر و مغرب و مستحب
است امام و منفرد را جهر به بسمله خصوصاً در نماز اخفاتیه امّا در حق ماموم ثابت نیست
و لازم است در عقب سورهٔ فیل سورهٔ قریش و در عقب سورهٔ والضحی سورهٔ الم نشرح خوانند
با بسمله وسطی و در گفتن بسمله در ما بین دو سوره چهار وجه متصور است یکی ممنوع که
اول بسمله را با آخر سورهٔ ماضیه یا استعاذه وصل کرده و بر آخر بسمله وقف نمایند که بسمله
برای افتتاحست نه اختتام و سه وجه جایز است ۱ وصل طرفین ۲ قطع طرفین ۳ قطع
بسمله از آخر سورهٔ ماضیه و وصل با اول سورهٔ آتیه و وجه ثالث اولیست و مستحبست وصل
بسمله با اول دو سوره و قطع آن از نه سوره نظم و وصل بسم الله به پنج الحمد رحمن مستحب
با اقرء با حاقه با قارعه با اقترب با محمد با تکاثر و وصل بسم الله مکن با عبس تبّت دو لا
اقسم دو ویل و لم یکن مخافة من فساد المعنی و افضل آنچه در نماز باید خواند بعد الحمد
رکعت اولی سورهٔ انّا انزلناه است و در رکعت دوم سورهٔ توحید مگر در نماز شب جمعه که
در رکعت اولی نماز خفتن سورهٔ جمعه و در دوم سورهٔ سبّح اسم سنّت است و فرموده اند که سورهٔ
انّا انزلناه سورهٔ نبی و اهل بیت است و دعا بعد از سورهٔ توحید مستجاب میشود یعنی قنوت
در نماز و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که هر که در نمازهای پنجگانه سورهٔ توحید
نخواند با او میگویند یا عبد الله لست من المصلین و ایضاً فرموده است من مضت
له جمعة و لم یقرء فیها قل هو الله احد ثم مات مات علی دین ابی لهب باب سیم
در بیان مخرج حروف و صفات آن بدانکه حروف منقسم شده بحلقی شش گانه و لهوی دو گانه و
قوی و فمی شانزده گانه و شفوی چهار گانه و مخرج مکان را گویند که حروف از آن متولد
شود و مخارج هجّه بنا بر اصح هفده است ۱ مخرج همزه و هاست از آخر حلق ابتدا قصبه شش
۲ عین و حاء مهملتین از وسط حلق است و در تقدیم و تاخیر این دو حروف در مخرج اختلاف

کرده

کرده اند اصح اینست که هر دو از اینها در یک مرتبه اند ۳ غین و خاء معجمتین است از اول
حلق ۴ اول بیخ زبانست با آنچه محاذی وی است از حنک بالا و آن مخرج قافست ۵
بعد از آن مخرج کافست و این هر دو لهوی اند که از ملازه گویند ۶ میان زبانست با آنچه برابر
وی است از کام بالا و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مدیست و این حروف را شجری گویند
و شجر گشادگی میان دهانست ۷ کنارهٔ زبان با آنچه برابر وی است از دندانهای اضراس
و آن مخرج ضاد است یمیناً او شمالاً ۸ آخر پهلوی زبانست با بیخ دندانهای بالا و آن مخرج لام
۹ سر زبانست نزدیک مخرج لام و آن مخرج نون است ۱۰ اینز سر زبانست بعد از مخرج نون
باندک فاصله و آن مخرج راء مهمله است و این سه حرف را ذلقی گویند و لثه عبارت از گوشت
پای دندانهاست ۱۱ اینز سر زبانست با بیخ دو دندان پیش و آن مخرج طاء و دال مهمله و تاء
مثناة از بیخ زبان که از اذلق گویند ۱۲ سر زبانست با سر دو دندان پیش بالا و آن مخرج
ظاء و ذال معجمتین و ثاء مثلثه است ۱۳ نیز سر زبانست با سر دو دندان پیش زیرین
باندک فاصله و آن مخرج سین و صاد مهملتین و زاء معجمه است و اینها را اسلیه میگویند
و اسله سر زبانست ۱۴ سر دو دندان پیش بالا است با میان لب زیرین و آن مخرج فاست ۱۵
میان دو لب است و آن مخرج واو غیر مدی و باء موحده و میم است امّا باء از تری لب و میم از
خشکی لب است و در واو لب نیک بهم نمیرسد ۱۶
فضاء دهن است بنا بر قول ضو او آن مخرج الف و واو و یا
مدّی است ۱۷ اخیشوم و هی اقصی الانف و آن مخرج میم و نون است
در حالت اخفا با غنه یا ادغام با غنه و غنه آواز یست که از میان
بینی بر می آید و لهات آن دو دندان پیش آنها را چهار قسمت شناسا
و آنچها است دو از زیر و دو از بالا ۲ رباعیات و آن نیز چهار است
دو از زیر دو از بالا متصل بثنایا سیم انیاب و آن نیز چهار است



متصل برباعیات ع ۴ اضراس و آن بر سه قسم است ضواحک و آن چهار است از پهلوی
انیاب ۲ طواحن و آن دوازده است از هر طرفی شش دندان سه در زبر و سه در زیر ۳ بالاسم نواجد
و آن از دندان عقل میگویند قریب بیست یا بسالگی بیرون می آید آن نیز چهار است
نظم ز زیر و بالا چار دندان را ثنایا دان ز پس چار طرفینش رباعیات و بعد از چار
نیش ده ز اضراس است از هر سو ضواحک دو از آن شش طواحن کم نواجد باشد
انرام در دان قاعده امتحان حروف و آنست که همزه مفتوحه بر سر آن حرف در آورند خواه آن حرف را
ساکن بلکه مشدد نمایند تا تشخیص مخارج شود مثل اَعْ و اَبْ و اَتْ و نحو ذلک و اما
صفات حروف بدانکه مراعات صفات مقرره حروف که عبارت است چون جهر و همس و استعلا و اطباق
و نظایر آن شرعا واجب نیست بلکه از جمله مستحسنات است و علما فرموده اند که از صفات آنقدر لازم است
که حروف از یکدیگر ممتاز و بکمال از مخرج خود ادا شود و صفات ذاتیه حروف ذاتست هر دو
ضد یکدیگر ۱ مهموسه و حروف وی ذاست فحثه شخص سکت ما بقی مجهوره اند ۲ شدید
و آن اجد قط بکت است ما بقی رخوه الا لم یرع که آن ما بین شدید و رخوه است ۳ مستعلیه و
آن خص ضغط قظ است ما بقی مستفله ع ۴ مطبقه و آن صض طظ است ما بقی منفتحه ۵
مذلقه و آن فر من لب است که از طرف لب و زبان بسبکی و خفت ادا می شود و ما بقی مصمته
و اما صفات عارضیه پس قلقله است در حروف قطب جد که در حین ادا زبان مضطرب
میشود و ما بقی ساکنه است و صفیر در ص س ز است و غنه در میم و نون مشدد نیز است
و انحراف در لام و را و تکرار در را که فقط و تحفظ واجب است از اظهار تکرار آن خصوصا که مشدد
باشد و تفشی در شین و استطاله در ضاد و مد در حروف و لینت در واو و یاء
ما قبل مفتوح و نبره و نبر در یاء و رفع صوت در همزه است و بشکی نیست که هر گاه در مخارج و صفات
خللی بهم رسد مثل مخارج حروف را تغییر دادن و تکرار در را و تفخیم در مستفله و ترقیق در مستعلیه
قطعا معانی ایشان منقلب گشته لحن و مبطل نماز و قرآن خواهد شد و لحن بر دو قسم است



جلی و خفی اما جلی تغییر در اعراب کلمه است اما خفی ترک حقوق حروف است از حیثیت
مخرج و صفات مقرره خود باب چهارم در بیان تنوین و نون و میم ساکنه است بدانکه
تنوین یعنی دو زبر و دو زیر و دو پیش و نون ساکنه نزد حروف حلق و آن ء ه ع ح
غ خ اظهار است از جهت بعد مخرج مثال همزه نحو ینأون و من آمن الا و مثال ها و منها
ان هو جرف هار و انعمت من عمل اجر عظیم والحمد من حکیم حمید فسینغضون
من غل رب غفور والمنخنقة من خیر خبیر و اظهار نون ساکن و تنوین در قرائة قراء
سبعه نزد حروف حلق اتفاقیست و شیخ ابوجعفر مدنی نزد غین و خا اخفا میکند چنانچه در
کتب مطوله توضیح کرده اند و نزد حروف یرملون ادغام است لقرب المخرج و در یمون
مع الغنه است مثل من آیته عذاب بحرنه و من ماء مهین و من ولی و لا من نور و
و نون مشدد نیز همین حکم را دارد و در لام و را بلا غنه است مثل من لبن و من ربهم
رحیم و در قنوان و صنوان و بنیان و دنیا اظهار باید کرد بجهت دفع اجتماع حروف علة ثلثه
و عدم اشتباه بمضاعف و در نزد باء قلب است بمیم بجهت آنکه میم مواخی نون است در غنه مثل من
بعد و صم بکم و در نزد سایر حروف هجا و آن ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق
ک اخفاست توسطا بین القرب والبعد نحو انت جنات تجری و من ثمرة قوما بقیلا
و بخلق جدید من جاء و نحو ذلک و اما میم ساکنه نزد میم ادغام مثلین با غنه است مثل
انهم مهتدون و میم مشدد نیز همین حکم را دارد و در نزد با اخفاست علی الاصح مثل فهم بهم
و در نزد ما بقی حروف هجا اظهار است خصوصا در واو و فا مثل الم نو الکم و اولادکم فیه
باب پنجم در بیان تفخیم و ترقیق و هاء کنایه است بدانکه ترقیق عبارت از ضعیف
گردانیدن حروف است و تفخیم و تغلیظ هر دو یکی میباشد تفخیم را در راء استعمال کنند و تغلیظ
را در لام و حروف مستعلیه جمیعا مفخم اند و حروف مستفله مرقق مگر لام جلاله که بعد از فتحه
یا ضمه واقع شود که بتفخیم باید گفت مثل قال الله و عبد الله و بعد از کسره بترقیق مثل لله

وهم چنین است رآء مفتوحه و مضمومه نحو رحمن و رسل که بتفخیم باید کفت و مکسوره
را بترقیق مثل رجال و اکر رآء ساکن باشد نظر کنند بما قبل آن حکم همانست مثل کرسیه و
مریه و اکر را ساکن و ما قبل آن هم ساکن باشد نظر کنند بما قبل ما قبل آن باز حکم همانست
مثل البحر و الیسر و الذکر در حالت وقف و اکر کسره ما قبل را عارضی باشد مثل ارجعوا ام
ارتابوا بتفخیم باید کفت و اکر را ساکن و ما قبل را مکسور و ما بعد را از حروف استعلا باشد
نحو مرصادا و قرطاس و فرقة بالاتفاق تفخیم باید کرد الا در کلمه کل فرق در سوره شعرا که در ان
دو وجه معمول است تفخیم بجهه وقوع حرف استعلا بعد از را و ترقیق بجهه کسره قاف و در مصر وقفا
و وصلا تفخیم اولی است و در عین القطر ترقیق نظرا الی الوصل و عملا بالاصل چون در مصر
در حالت وصل رآء مفخم است و در عین القطر مرقق و اصل در رآت تفخیم است و ترقیق بنابر
سببی میباشد و الف در تفخیم و ترقیق تابع ما قبل خود است مثل صالح و مالک و اماله و فتح
دو لغه مشهورند و فاش بالسنه فصحاء عرب و اماله لغه عامه اهل نجد از طایفه تمیم و اسد
و قیس است و فتح لغه اهل حجاز و این رساله کنجایش ذکر انها را ندارد رجوع بکتب مبسوطه
باید کرد و اما در اشباع هاء کنایه چهار وجه است ۱ ما قبل و ما بعد آن ساکن باشد نحو
الیه المصیر ۲ ما قبل آن متحرک و ما بعد آن ساکن باشد نحو له الملک ۳ ما قبل آن
ساکن و ما بعد آن متحرک باشد نحو فیه هدی این اشباع را ابن کثیر مکی کرده است
و حفص از طریق عاصم در کلمه فیه مهانا در سوره فرقان با وی موافقت کرده است ۴ ما قبل
و ما بعد ان متحرک باشد نحو به الاوله الا و قوله الا که همه قراء در این قسم اشباع کرده
بخلاف قسم اول و ثانی و عاصم هاء یرضه را در سوره زمر با قصر خوانده است زیرا که
اصل آن یرضا بوده بجهه حرف شرط الف افتاده است و هاء نفقه و لم یتسنه و لم تذنه
از اصل کلمه است صله نباید کرد و هاء سکته وقفا و وصلا ساکن است حرکت دادن آن
نزد قراء غلط و ممنوع است و در قران در هفت موضع وارد است و ما فیه لم یتسنه در بقره اقتده

در ادغا

## باب ششم در ماهیه ادغام در حاقه مالیه سلطانیه ختا در ادغام کناهیه

در بیان ادغام است بدانکه ادغام در لغه ادخال شی است بر شی و در اصطلاح اهل فن
ساکن کردانیدن حرف اول است و درج کردن در حرف دوم و اسباب ادغام تماثل و تقارب
و تجانس است و ادغام بر دو قسم است صغیر و کبیر اما کبیر انست که اول از مثلین یا متقاربین
یا متجانسین که متحرک باشد ساکن نموده و در ثانی ادغام کنند مثل ما سلککم و مناسککم
و قال لهم و خلقکم و رزقکم و المساجد لله و فی النفوس زوجت و این ادغام مخصوص
است بقرائه ابی عمرو و یعقوب بصری و موانع ادغام بسیار است هرکاه شرط و سبب موجود
شده و موانع مرتفع شد ادغام جایز باشد و علما فرموده اند که در نماز از ادغام کبیر مثل
ادغام میم الرحیم بر میم مالک اجتناب اولی است بلکه مکروه دانسته اند زیرا که در عدم ادغام
حروف ثواب بیشتر خواهد شد و ادغام صغیر آنست که حرف مدغم ساکن و غیر حرف مد باشد
و در ثانی درج کنند و این بر سه قسم است ۱ انکه مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفت
مثل هم باشند نحو یوجهه و ان اضرب بعصاک و قد دخلوا و نحو ذلک که اکر حرف
مدغم حرف مد باشد اظهار باید کرد بجهه محافظت بر مد مثل فی یوسف و امنوا و عملوا
و نحو ذلک و این قسم ادغام متفق علیه قراء است و آنرا ادغام مثلین کویند ۲ انکه مدغم
و مدغم فیه در مخرج متحد و در بعضی صفت مختلف باشد نحو قد تبین و اذ ظلموا و آنرا
متجانسین میکویند ۳ انکه مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفت قریب بهم باشند و آنرا
ادغام متقاربین کویند نحو نخلقکم و احطت با بقا صفت استعلا در طا و عاصم
ادغام میکند ذال را در تا نحو اخذت و مشتقاته و لام را در را نحو قل رب و بل ران و میم
و نون ملفوظی طسم را در میم و ثا را در ذال در کلمه یلهث ذلک و با را در میم ارکب
معنا و بروایت بکر نون ملفوظی یس و القران و نون و القلم را در واو در حالت وصل
ولکن در وقف اظهار روا است و همه قراء لام تعریف در حروف شمسیه ادغام و در حروف

قمریه اظهارات و حروف شمسیه و قمریه هر یک چهارده اند مثال شمسیه التَّوّاب
الکتاب الدُّنیا الذَّنب الرَّبُّ الزَّانیة السَّلام الشَّاهدین الصَّادقین الضَّالین
الظَّالمین اللَّیل النَّهار ما بقی اینها قمریه اند و اقسام ادغام بیان است اکتفا بابن رشد
و مخفی نماند که جمعی از علما و مجتهدین بوجوب ادغام صغیر قائل شده اند **باب هفتم**
در بیان حروف مد است بدانکه حروف مد سه است واو و الف و یاء ساکن و ماقبل ایشان
از جنس خود باشد مثال هر سه در کلمه اوذینا و نوحیها و اوتی است و اسباب مد منحصر است
بسبب و سبب لفظیه و معنویه و سبب لفظی همزه است یا سکون بشرطیکه موخر باشد پس اگر
مقدم باشد مثل امنوا و ادم و ایمانا تا مد آن مخصوص بقرائت نافع مکی و هر گاه حرف مد و سبب مد
در یک کلمه جمع شوند مد آنرا واجب و متصل گویند مثل جاء و سوء و سیئ و جمعی از اعاظم
علما حکم بلزوم رعایت نموده و بطلان نماز بسبب اخلال بان فرموده اند و اگر حرف مد در
کلمه و سبب مد هم در کلمه دیگر باشد مد آن سنت و منفصل خواهد شد مد منفصل
در نزد عاصم روا است و در نزد بواقی قراء خلاف هست مثل بما انزل و قالوا امنا و فی ام و اگر بجای
سبب مد سکون اصلی و مظهر و مدغم باشد مثل ص ن میم و دابة و اتحاجونی و لا الضالین
مد آن لازم و اگر بسبب مد سکون عارضی باشد مد آن جایز خواهد بود مثل النار و یعلمون
و نستعین در حالت وقف و بعضی گفته که انواع مد بیان است آنچه مذکور میشود شش
نوع است ۱ مد متصل مثل جاء و سوء و شبهه ۲ منفصل مثل بما انزل و قالوا امنا ۳
اشباع که از اشباع حرکت حاصل شود مثل ماله اخلده و امره الی الله عم علی که در دو
کلمه باشد ۴ مد بسبب التقاء ساکنین باشد مثل دابة و لا الضالین و اتحاجونی ۵ عارض
در حالت وقف مثل نستعین ع ۶ لازم و آن در حروف مقطعه قرآنیه است اما حرف عین که در اول
مریم و شوری است و ماقبل یاء مفتوح است پس این حرف لین است و چون قراء حرف لین را بجای مجرای
حرف مد دانسته اند پس در نزد اکثر قراء در لفظ عین مد طول و توسط و قصر باشد و اما

ببرکه

سبب معنوی پس آن زیادتی مبالغه است در کلام منفی بنا بقرائت حمزه کوفی مثل مد
کردن در کلمه لاریب فیه و لاشک و مانند اینها و از اینجمله است مد تعظیم در کلمه توحید
مثل لا اله الا الله و لا اله الا انت در نفی خدایان باطل و اثبات خدای بحق عزّ
در حال دعا و استغاثه در نفی مد میکنند زیرا که سبب لفظی ملحوظ نیست بلکه معنوی
مقصود است و مقدار مد بمذهب عاصم در واجبی و سنتی چهار الف است **باب هشتم**
در بیان اقسام وقوف و رموز سجاوندیست بدانکه وقف رکن عمده ترتیل است بنا بفرموده
جناب مولی الموالی که الترتیل حفظ الوقوف و ایضا معرفة الوقوف و بدون معرفت آن
موجب فساد معنی قرآن میشود و آن عبارت از قطع صوت است مع قطع نفس بخلاف سکته
که آن قطع صوت است بدون قطع نفس و لازم است وقف تا نظام و حسن کلام ظاهر شود چنانچه
گفته اند الوقوف منازل القرآن و آن چهار قسم است تام و کافی و حسن و قبیح تام آنست که
کلمه موقوف علیه را ارتباط لفظی و معنوی بما بعد نداشته باشد مثل وقف بر آخر بسمله
و ابتدا از الحمد لله و وقف بر یوم الدین و ابتدا از ایاک نعبد و وقف بر نستعین و آخر
سوره و غیره و این وقف اکثر در اواخر آیات میباشد و کافی آنست که ارتباط معنوی بما بعد
داشته باشد نه لفظی مثل و ما انزل من قبلک و ابتدا بما بعد آن که و بالآخرة هم یوقنون
جایز است و مخاطب را کافیست و حسن آنست که ارتباط لفظی بما بعد داشته باشد نه معنوی
مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا بر رب العالمین که وقف بجمله در نفس الامر حسن است زیرا که
معنی مفهوم است اما ابتدا بما بعد بدون اعاده موقوف علیه حسن نیست مگر آنکه بر رؤس آیه باشد
بنا بر خبری که ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که سید انبیا که بر سر هر آیه وقف مینمودند
بدون اعاده موقوف علیه و ابتدا بما بعد آن مینمودند پس در سر هر آیه که وقف حسن باشد و قبیح
آنست که معنی و مراد مفهوم نشود و قاری بجهت اضطرار و تمام رسانیدن نفس وقف نماید مثل
وقف بر بسم و الحمد و رب و مالک و غیر ذلک و اقبح از این آنست که معنی را تغییر میکند

موجب میکرد د بحثی نا لایق العیاذ بالله مثل وقف بر اِنَّ اللهَ لا یَستحیی و اِنَّ اللهَ فقیرٌ
ونحو ذلك وآنچه قراء را لازم است احتراز و اجتناب از آن نمودن آنست که فصل نکنند
میان عامل و معمول و شرط و جزا و مبتدا و خبر و صله و موصول و صفت و موصوف
و مضاف و مضاف الیه و امثال ذلك و لازم است ایشان را که وقوفی از علو مرتبه داشته باشد
که تا تمیز ایشان تواند کرد و بعضی از علمای قراءت وقوفی در قران مجید ذکر کرده اند مثل
وقف لازم در هشتاد و چهار موضع و وقف منزل در شش موضع و وقف النبی در هفده
موضع و وقف غفران در ده محل و وقف فرض در یازده جا و وقف معانقه و غیره که ذکر
آنها طول دارد و از جمله وقوف مستعمله وقف بالحاق هاست چنانچه بعضی از قراء در کلمه عم و ثم و فیم ها
به آخر آنها لاحق میکنند مثل عمه و ثمه و فیمه و وقف بالبیانست چنانچه بعضی از قراء در کلمه ها
و باقی در حالت وقف گویند یا و هادی و نحوه یا آنها را ثابت میدارند و وقف بابدال
مثل الصلوة والزکوة و نحوه در حالت وقف بدل بها میکنند و اشمام در اصطلاح
قوم اشاره بدو لب است بعد اسکان تا معلوم شود که حرف موقوف علیه مرفوع است یا مضموم
مثل یهیم و نستعین و خلط حرکت در حرکت مانند قیل که در بعضی قراءت خلط کسره
قاف بضمه میکنند و خلط حرف بحرف در بعضی قراءت مانند صاد صراط را مخلوط
به زاء معجمه مینمایند و روم عبارت از باقی گذاردن ثلث حرکت در حالت وقف و اختلاس
ربودن ثلث حرکت است در وصل و این تحقیق میشود از استماع از استاد حاذق صاحب سلیقه
و اثمار موزون سیحا و نیک بدانکه هر علامت وقف لازم است وصل در وی موجب فساد معنی
میشود لکن اگر بکند در شرع آثم نیست چنانکه در جواب این مسئله شیخ الاسلام علی بن عبد
العالی نوشته اند که لا یاثم بمجرد ذلك اما قراء مبالغة تعبیر بوقف لازم کرده اند ط علامت
وقف مطلق است یعنی مقید بیکی از لزوم و جواز و رخصت و مجوز نیست و دلیل اینکه
وصل آن نیست زیرا که تعلق لفظی و معنوی بما قبل خود ندارد ج علامت وقف جایز است



جهه وقف و وصل در وی هست اما وقف اولی است ز علامت وقف مجوز لوجه است
و در وی وجه وقف و وجه وصل هر دو هست اما وجه وصل روشن تر است و وقف هم روا است
ص علامت وقف رخصت است بالضرورة هرگاه قاری احتمال تمام کردن آیه را در یکنفس
ننماید وقف بکند اعاده لازم نیست لا علامت لا تقف است و اگر لا با آیه جمع شود اعاده لازم
نظر مجیب شامل السکته ک علامت کذلك است یعنی بطریقیست که سابقا گذشت چه لازم
چه مطلق چه جایز چه مجوز چه رخصت یعنی وقف فی هذا المواضع س وقفه و سکته
هر سه علامت سکته است ق علامت قد قیل فیه الوقف قلا یعنی قبل لا وقف فیه
صل ضد وقف است صلی یعنی الوصل اولی من الوقف و هر بنا بعد کوفی و خبث بعد
بصری پنج آیه است و ی و عب علامت ده آیه است و اما وقف بحرکه نزد علماء اهل لسان
مهجور و موجب بطلان نماز و وصل بکوی نیز ابشرطیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
بعضی از علما جایز میدانند باب ظهیر در بیان کلماتی که در قران مجید بظا است نه
بضاد باید در حین تلاوت ملحوظ و امتیاز مخارج و صفات کما هو حقه مرعی بدارند تا قراءت
صحیح و کمعنی کلام الله تغییر بعمل نیاید مثل کلمه ظعنکم در سوره نحل و الظهیره در نور
تظهرون در روم و ایقاظا در کهف و لظی در معارج و تلظی در لیل و شواظ در رحمن و
ذی ظفر در انعام و اظفرکم در فتح و ما یلفظ در ق و فظا در آل عمران و محظورا در دو
موضع اسری المحتظر در قمر و ظمأ در توبه و لا تظمؤا در طه و الظمآن در نور و ظل در جمیع
ظلل و ظلال است و اول جاییکه در قران آمده در سوره نساست نحو و ندخلهم ظلا ظلیلا
و در قران در بیست و دو موضع او ظلت و ظله نیز از نمیفهوا است در سوره اعراف کانه ظلة
و یوم الظلة در شعرا واقع است و عظیم من العظمة در یکصد و یکموضع حفظ در چهل
و دو موضع و نظر من الانظار و هو التاخیر نحو و لا هم ینظرون در بیست و دو موضع
و عظم در چهار جا نحو الی العظام و ظهر نحو وراء ظهورهم در چهار موضع ظا

صد الباطن در شش موضع وبمعنی الاعانة والظفر والعلو در هفده موضع
وبمعنی الظهار در سه موضع نحو وذروا ظاهر الاثم وتظاهرون علیهم ولیظهره
علی الدین وکیف وان یظهروا واللائی یظاهرون وکظم در شش موضع نحو الکاظمین
وظلم نحو الظالمین در دویست وهشتاد ودو موضع واغلظ من الغلظة در سیزده موضع
نحو غلیظ القلب وظلام جمعش نحو فی ظلمات در یکصد موضع وانظر من الانتظار نحو
انظروا ومنتظرون در چهارده موضع وظن در شصت وشش موضع نحو یظنون الا
بضنین در تکویر که بضاد است وموعظه در نه موضع سوای عضین که بضاد وظل بمعنی الدوام
در نه موضع نحو ظل وجهه مسودا در نحل وزخرف وظلت در طه وفظلتم در واقعه ولظلوا
در روم وفظلوا در حجر وفظلت وفظل در شعراء فیظللن در شوری وما عدا اینها بضاد است والنظر
بمعنی الرؤیة نحو وانتم تنظرون در هشتاد وسه موضع الا نضرة در تطفیف ودهر وناضرة
اولی در قیامة والغیظ در یازده موضع نحو الکاظمین الغیظ الا تغیض الارحام در رعد و
غیض الماء در هود والحظ بمعنی النصیب در هفت موضع نحو لهم حظ فی الاخرة الا
یحض در رحا وماعون وتحاضون در فجر وما بقی اینکلمات جمیعا بضاد است نه بظاء نحو بضنین
در تطفیف ونضرة در تطفیف ودهر وناضرة اولی در قیامة وتغیض در رعد وغیض الماء
در هود ویحض در رحا وماعون وتحاضون در فجر وهکذا که اینکلمات هم مشابه واقع شده
اند ولازمست در حین تلاوت که تشخیص اینحروف کرده باشد بنحویکه مخلوط بهم نشوند تا معنا
وقراءة باطل وغیر صحیح نشود نحو انقض ظهرك ولبعض ظهیرا وبعض الظالمین و
بعض الظن ویعض الظالم واغضض ویغضض **باب دهم** در بیان اسامی
رموز ورواة وامکنه ووفاة قرای سبعه وایضا قرای ثلثه وکیفیت سجده قرانیت
بدانکه قرای سبعه هر یکی دو راوی مشهور چنانچه در این نظم مرقوم است نظم رقم
قاریان خوش الحان این چنین وضع کرده اند عیان اول نشانه نافع ب زقالون

وح ورش بدان دا بن کثیر وهر بزی ر بود قنبل فصیح زبان
ح ابو عمرو وط بود دوری ی نشان دان زسوسی پردان ک ول
ابن عامر است وهشام م آمد نشان بن ذکوان ن بود عاصم خجسته
سیر ص بکر وزحفص ع نشان ف بود حمزه وخلف صاد است
ق خلاد قاری قرآن ر کسائی وش ابو الحارث ت علامت زدوری دوران

واما قرای ثلثه پس اول او ابو جعفر المدنی است رمز او ج ووفات او در سنه ۱۳۰
ودو راوی او عیسی بن وردان رمز او ع وسلیمان بن جماز رمز او ج ودوم یعقوب
البصری ورمز او ح در سنه ۲۰۵ دو راوی او رویس رمز او یس وروح ورمز او م وسیم
خلف البغدادی الکوفی اصله القمی ورمز او خل در سنه ۲۲۹ دو راوی او اسحق ورمز او سح و
ادریس ورمز او سه **تتمة** واجبست بر قاری ومستمع بعد از تلاوت یا استماع
تمامی یا از غرایم اربع سجده کردن فورا وسنت است بعد از رفع راس تکبیر گفتن ووضوء و
طهارت از خبث وحدث ورو بقبله وستر عورت نمودن لازم نیست موجب سجده
سوره والنجم واقرء اخر آیه است در الم تنزیل تمام یوم الی لایستکبرون ودر حم سجده
بنا بر مشهور آیه ومن آیاته الی تعبدون وغایة لا یسامون را گفته اند وسنت است که در
غرایم این ذکر را بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا
لا اله الا الله عبودیة ورقا سجدت لك یا رب تعبدا ورقا لا مستنکفا

ولا مستکبر بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و سجدها مسنونه یازده است در اعراف
و رعد و نحل و اسری و مریم و دو در حج و فرقان و نمل و ص و انشقاق باب یازدهم
در بیان اشباع حروف و بیان مشکلات و مشتبهات بعضی از کلمات قرانی که بجهة بعضی
ضرور و لازم میشود بدانکه کلمه هؤلاء و اولاء و اولات و اولئک و اولوا و اولی
و ابناؤ و اباؤ و جزاؤ و الملؤ و اولیاؤ و یبدؤ و توتی و مومن و امثال اینها خواه اضافه شده
باشد خوانده و مثل ساوریکم و لاصلبنکم که بواو نوشته میشوند مواضعی که التقاء ساکنین
است نحو ذاقا الشجرة و مهلکی القری و قالوا الآن و نحو ذلک همه اینها بترک اشباع
در جمیع قران و اما کلمه جاؤ و باؤ و داود و ماوی و لایستون و الغاون نحو اضافه شده
خوانده و کلمه اولی که ضد اخری است مثل الآخرة و الاولی و اولیهم لاخریهم در جمیع قران
مع الاشباع است و کلماتی که در رسم کتابت ایشان اختلافی نیست مثل رؤف و رؤس و فئوس
و قالوا و تواو و نحو ذلک بالاشباع باید خواند و سایر کلماتی که بالاشباع و با ترک اشباع
باید خواند در قرآن مجید با الفاظ کثیره وارد شده یافته هر یک در مقام خود مع حروف مشکله در
فرش سور مذکور میشود در سورة البقرة قوله تعالی یخرجون و مشتقاته بتقدیم خا است بر را در جمیع
قران باتخاذکم بکسر را و تا و تشدید تا و بترک الف خبر اهبطوا که مثل این در قرآن بسیار است
در ها وقف با اثبات حرکة همزه و در حالت وصل نون مکسور باید خواند نه لان فالان
بدون مد در جمیع قران الا در دو موضع یونس لیتفق بتشدید شین و قاف بمزحزحه
بفتح زاء و سکون خاء اولی و کسر زاء و خاء ثانیه و همچنین است نخرج در آل عمران لمن
اشتریه بفتح لام و میم و کسر نون ثم بفتح ثاء مثلثه و همچنین است در شعرا و دهر و تکویر
ثم اضطره بفتح همزه قیل بکسر قاف و فتح باء در این سوره و در نمل و حدید و در معارج
والصابئین بتقدیم با بر همزه و همچنین است در مائده و حج یا بنی بفتح یا و کسر نون و همچنین
در سوره یوسف یا بنی لا تدخلوا و در ابرهیم و بنی و غیر اینها در جمیع قران بضم با و فتح نون است



ان یطوف بتشدید طا و واو در اینجا و در حج تبرؤا با اشباع همزه الد الخصام بتشدید
دال نطهرن و مشتقاته بتشدید ها در جمیع قران الا در فاطهروا در اول مائده و المطهرین
در اواخر توبه که اینها بتشدید طا و ها اند یواخذ و یوخذ و توخذ و یولون بترک الواو
تنا و کم بترک اشباع همزه لایواخذکم با همزه و بترک اشباع واو تعرضوا و عرضوا بتقدیم
عین است بر راء و همچنین است در آل عمران و طه و لقمان و شوری قال لم یتسنه بهاء
السکت کمثل حبة انبتت بفتح خا و با مشدد کمثل جنة بربوة بفتح جیم و نون مشدد
رئاء الناس بترک با در اینجا و در نسا الکبر بکسر کاف در جمیع قران و لاتیمموا بتشدید
میم اولی در اینجا و در نسا و مائده یتذکر بتشدید ذال و کاف در اینجا و در انعام و اعراف و نور و فاطر
و اعمی و توبه و انفال فنعما بتشدید میم در اینجا و در نسا اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة بفتح تا
اتو در اینجا و در دو موضع توبه و در حج ضعفا بترک اشباع همزه و لایبخس بتقدیم با
بر خا و همچنین است در یوسف و هود و اعراف و شعرا و جز آل عمران تدخرون بتشدید دال
یحببکم بکسر باء اولی حج البیت بکسر حاء و ضم الجیم بخلوا و نحوه بتقدیم با بر خا در جمیع قران
عوجا بکسر عین و فتح الواو در اعراف و هود و ابرهیم و کهف و طه و زمر یلون و تلون بیک
واو نوشته میشود و لکن با اشباع واو باید خواند و یکیتهم در اینجا و در مجادله بتقدیم با
بر تا خائبین بتقدیم همزه بر با فلا فادارءتم با اشباع همزه لایغرنک بتشدید را و نون
و همچنین است در لقمان و فاطر و غرتهم و مشتقاته در جمیع قران بتقدیم غین است بر راء و در حج
و عرضت در بقره گذشت و یؤده و یؤده بترک الواو النساء یصدقوا بتشدید صاد
و دال و همچنین است در توبه و حدید و منافقون لیتهم و ابترک اشباع همزه ان تلوا با اشباع
واو فتیمموا و رئاء الناس و نعما و ثلثة انتهوا و الان در بقره گذشت المائده لعناهم
بتشدید نون و احباؤه بترک اشباع همزه لم تؤتوه بفتح تاء ثانیه و سکون واو من النعم
بفتح تاء ثانیه و سکون واو من النعم بفتح نون و عین اجتنبتم بتقدیم جیم بر با و در اینجا و در

فقصص بوه بضم با و فتح واو است در اینجا و در اعراف سائة بتقدیم همزه آست برتا
فاطهروا و فیمتوا والصابئون در بقره گذشت الانعام انبائوا بسکون نون و ترک
اشباع در اینجا و در شعرا شرکاؤکم و شرکاؤهم در اینجا و در یونس و نحل بترک اشباع عند
یجدون وجدوا بتقدیم جیم بر حا و در جمیع قران لم یهتد بسکون ها و کسر دال
انجاجوتی بمد خا و جیم و نون لقنة بهاء السکت هلم بتشدید میم در اینجا و در لغرا
زخرف بالزآء والخاء والرآء در اینجا و در یونس واسری و زخرف و بیعه بتقدیم یا مفتو
بر نون ساکنه آلذکرین در دو موضع بمد همزه اولی دینا قیما بکسر قاف و فتح یاء یکره
لهم در بقره گذشت الاعراف یتضرعون بتشدید ضا و رآء مذؤما باشباع همزه و او ی
باشباع واو القواقلما القوابضم قاف اولی و فتح قاف ثانی در اینجا و در یونس و شعرا و لطة
والمه بفتح همزه و کسر لام القمل بتشدید میم متبر بتشدید با یطیروا بتشدید طا و یا در
اینجا و در نمل من حلیهم بتشدید یا و عزروه بفتح عین و زا فانجست بتقدیم نون بر با ان
ولی الله بکسر یاء اولی و فتح ثانی عوجا در آل عمران و یواری در مائده و تنجوا الناس و فیها
الله و یذکرون فاذا در بقره گذشت الانفال ممدکم بضم میم اولی و دال و کسر میم ثانی
الدوآب در اینجا در دو موضع در حج و فاطر بمد او و تشدید با ان یعلم الله بفتح لام و کسر
میم الان و یذکرون وانما در بقره گذشت التوبه اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و عزیر ابن الله
واموال اقترفتموها والمطهرین در بقره گذشت نجس بفتح نون و جیم فاجره بکسر جیم و سکون
رآء لا یستون باشباع واو در اینجا و در نحل و آلم سجده ان یطفوا در اینجا و در صف و
بدؤکم باشباع همزه نبوء بترک اشباع همزه در اینجا و ص و تغابن و در ابرهیم لیوذن بترک
الواو المطوعین بتشدید طا و واو التائبون بتقدیم همزه بر یا در اینجا و در تحریم
واعطوا بضم الطاء لم یعطوا بفتح الطاء تحتها بفتح التائین مغرما بتقدیم غین بر را
در اینجا و در فرقان و واقعه و طورون لنصدقن در دنا گذشت یونس و ما یعزب بسکون
عین

عین و ضم زآء در اینجا و در سبا و ازینت بتشدید زا و ما لا یهدی بکسر ها و تشدید
دال لنلفتنا بکسر فا و فتح تا زخرفها در انعام و شرکاؤکم و شرکاؤنا در انعام القوا
القواد در اعراف گذشت الان بمد همزه اولی در دو موضع ءآلله بمد همزه جلاله و
مجتمین در نمل لتتلو بفتح واو شفعآؤنا بترک اشباع همزه در اینجا و در روم موکب و اخنوا
بتقدیم خا بر یا در اینجا و در دو موضع حج نوحهم بترک الواو و فعمیت بتشدید میم و فتح یاء
منقوطه یومئذ بکسر میم در اینجا و در معارج ما نفقه بترک اشباع ها طرفی النهار بفتح فا
و کسر یا لا ینجون و لا تنجوا الناس و نوح ابنه در بقره عوجا در آل عمران و جحدوا در
انعا گذشت یوسف ما ضحکنا التبحن بفتح با و کسر یاء در دو موضع جهزهم بتشدید هاء
اولی فنجی بتشدید جیم نبوء و تفتوء بترک اشباع همزه و رؤیاک و رویای بترک الواو
و یابنی و الان در بقره گذشت الرعد ثم اخذتهم بسکون ذال و ضم تا و ها در اینجا و در نجم
و مؤمن و در سایر قران بفتح ذال و سکون تاء مینا و دعاء در اینجا و در فرقان و مؤمن بترک
اشباع عند ابرهیم کرما داشتدت و خبیثة اجتثت یوخرهم بترک الواو و عوجا در آل عمران
بنوه الذین در توبه و نجی در بقره گذشت الحجر وابتینا در اینجا و اتیناهم در دو موضع مؤمنون
بفتح و تحقیق همزه لبسبیل بفتح لام اولی و کسر با فاصفح الصفح بفتح فاء و کسر حاء اولی لوط
المرسلین در بقره گذشت النحل یتفیو بترک الاشباع فخر بتشدید زا کل بفتح کاف لانعم
بانعم بکسر لام و با و ضم عینین و کسر میمین یوخرهم و یوذن بترک الواو یجحدون و شرکاؤنا
در انعام لا یستون در توبه گذشت الاسری نفرقه بترک اشباع لیسوا بمدوا باشباع
زخرف در انعام گذشت الروبا بترک الواو الکهف فاووا باشباع واو ما و ها بترک اشباع او
و مجتمین در اخر طاء تعرب بسکون غین و ضم را اجعل بفتح همزه و سکون جیم و لام حو
بکسر حا و فتح واو عوجا در آل عمران بنزلة الحنی در بقره گذشت حرم توتهم بترک اشباع فاما
تزین بکسر یا و تشدید نون طه بدو مد فلا یصدنک بفتح و تشدید و فتح نون انتوکؤ و لا

تظمؤ بترك اشباع ان اقذفيه وفاقذفيه بوصل اقذف بر فيه زبر اكه يك كلمه اند عوج
د آل عمران وعزما د بقره كذشت الانبياء يكلؤكم بترك اشباع نفحه با حاء مهمله و
حافه با خاء معجمه است كطى السجل بتشديد ياء وسين ولام الحج دما ؤها بترك اشباع
ولؤلؤ د اينجا ود فاطر ودهر وطور بترك اشباع عند لمن ضره بفتح لام وميم خير اطمان
وفتنة انقلبت وسواء العاكف ليطوفوا واقاموا الصلوة واتوا الزكوة والصابئين
د بقره والدواب د انفال واخذتهم د رعد المحسنين فتجنت د هو كذشت المؤمنون
بل اتيناهم د حجر كذشت اخسؤا با اشباع النور ويدرؤا ويؤذن بترك اشباع الواو وتقه
بقراته مشهور بترك اشباع الفرقان فلك افتريه وليتذكروا ويذكر د بقره غرما د توبه غاو
د رعد كذشت يعبؤا بترك اشباع الشعراء انباؤ د انعام القوا واتقوا ولا تبخسوا الناس
نوح المرسلين وغاد المرسلين وثم الاخرين د بقره كذشت الغاوون با اشباع علماؤ بترك
اشباع النمل تذكروا بتشديد كاف وجدوا د انعام وقالوا اطيرنا د اعراف وءالله د بو
لاقبل د بقره كذشت القصص جبت بفتح باء اول وسكون باء ثاني د اينجا و د ضحا
مج بكسر خاء وفتح جيم اول يوتون بضم ياء وسكون همزه وفتح تا يصدنك د طه واجيبت
د مائده كذشت العنكبوت ما يجحد وا د انعام كذشت الروم اساؤا السوئ بمد اول وبترك
اشباع وبمد ثاني ومع الاشباع وابتغاؤكم بترك اشباع يصدعون بتشديد صاد ود
وشفعاؤ د يونس كذشت لقمان لهو الحديث بسكون هاء لابنه بكسر لام وسكون با
نعمه بكسر نون وفتح عين يغرنكم د آل عمران يجحدون د انعام كذشت الم سجده لا يستوون
د توبه كذشت الاحزاب فيطمع د انعام كذشت تؤوي ويؤذن بترك الواو سبا لا يعزب د
يونس كذشت التا بتشديد نون اوبي بتشديد واو وسيل العرم بفتح عين وكسر راء الفا
ما يفتح الله بفتح تاء وكسر خاء يوخركم بترك الواو وحمر بسكون ميم د مد ثم بضم ميم است
غرابيب با غين معجمه وراء مهمله الدواب د انفال ويغرنكم د آل عمران ولؤلؤ د حج كذشت

يس وليتنكم بتشديد سين ونون نغرقهم بسكون قاف نغمره ننكسه بتشديد
ميم وكاف وبسكون راء وكاف بترك اشباع الخائين كالعرجون با كاف تشبيه وعكر
اينست د رتلفظ بكاف انا اعطيناك الكوثر فل يحيبها با ئين الصافات الرؤيا بترك الوا
وهمچنين است د سوره فتح لا يسمعون بتشديد سين وميم ص وغرته با عين وزا فقطنا بكسر
قاف وفتح طاء مشد د عطاؤنا بترك اشباع نبؤ د توبه احببت كذشت الزمر تنبؤ بترك
اشباع عوج د آل عمران كذشت المؤمن يا هامان ابن لي بضم نون اول وكسر نون ثاني استنا
بتشديد فاخذتهم ودعاء و د رعد يجحدون د انعام كذشت حم السجده ارنا اللذين
بسكون ياء وكسر نون يجحدون د انعام كذشت الشورى حم عسق بايد لفظ حم را از عسق
جدا نوشت زيرا كه حم ايه است لمن عزم بفتح لام وكسر ميم اول وبسكون زاء يذرؤكم بترك
اشباع الزخرف زخرفا د انعام يصدنكم د رطه كذشت ان كنتم بفتح همزه نبؤ بترك
اشباع لتستووا با اشباع الدخان ونعمة بفتح نون وسكون عين تبع بتشديد باء د اينجا
و د سوره ق الجاثيه شيئا اتخذها د بقره كذشت الاحقاف وبجركم بكسر جيم وسكون راء
يجحدون د انعام كذشت القتال ولن يتركم بكسر تاء وفتح راء تبخلوا ويبخل د ر آل عمران
عزم الامر د بقره كذشت الحجرات لا يلتكم بكسر لام وسكون تا الاسم بالام مكسور بدون
همزه ق في لبس بسكون باء موحده افعيينا با ياءين فنقبوا بتشديد قاف تبع د ر دخان
كذشت الذاريات جعلته بفتح لام وسكون تا واتبعتهم بفتح وسكون تاء الطور من مغرم
د توبه ولؤلؤ د حج كذشت النجم اساؤا با اشباع وفي الروم لا النفاء الساكنين القمر من
الكذاب بفتح ميم وكسر نون الرحمن اللؤلؤ بترك اشباع وهمچنين است د والمنشئات وفي استبرق
بكسر همزه الواقعه لمغرمون د توبه اللؤلؤ د رحمن كذشت الحديد من قبله د بقره كذشت
المصدقين والمصدقات د نسا ورهبانية ابتدعوها د بقره كذشت المجادله كبتوا
كبت د ر آل عمران كذشت الحشر تبوؤا بترك اشباع مانعتهم بكسر نون وفتح عين خالدين كونوا

ناء وکسر نون الممتحنه برآء و بترک اشباع الصف لیطفؤا در توبه کذشت الجمعه بضم
الجیم ومیم التغابن نبؤا الذین در توبه کذشت التحریم نبات در توبه کذشت نبأنی
بکسر نون ثانی وفتح یا المنافقون فاصدّق در نسا کذشت یؤخر بترک الواو وهنا
وفی نوح الملک مأویکم در کهف کذشت ان کان بفتح همزه من مغرم در توبه کذشت
الحاقه کتابیه حسابیه سلطانیه مالیه بهاء السکت هاؤم اقرؤا والثانی بالاشباع
والاول بترکه المعارج یسئل بفتح یا در اینجا و در قیامه قبلک در بقره کذشت توبه
بترک الواو الجن تجنا در بقره کذشت المزمل اولی النعمه بترک اشباع وبفتح نون وسکون
عین ثلثی اللیل بفتح ثاء ثانیه وکسر یاء القیمه ینبؤ بترک اشباع الدهر ثم رایت در بقره وشعرا
ولؤلؤ در حج کذشت المرسلات نخلقکم بضم لام وسکون قاف یؤذن بترک الواو والنازعات
نخره بالنون والخاء الاعمی او یذکر در بقره کذشت التکویر ثم امین در بقره وشعراء ودهر کذشت
التطفیف لمحجوبون بسکون حاء وضم جیم فلیتنافس بفتح فاء اول وثانی وکسر سین الفجر
یسر بسکون سین وکسر راء ونعمه بتشدید عین التین سینین بالسین والیاء والنون والتاء
والنون القارعه ماهیه بهاء السکت التکاثر الجحیم بتقدیم الجیم علی الحاء فی کل القرآن
الکوثر اعطیناک الکوثر بوصل اعطینا بر کاف وعکس انبئت علی ذکا لعرجون در یس

## باب دوازدهم

در بیان آداب و تعقیبات مشترکه نماز و آداب شک و سهو و مقدمات
ومقارنات نماز است بدانکه مستحبست وقف در اواخر فصول اذان واقامه مجمع علیه علماست
وشیخ ابن بابویه و جمعی از علما صلوات فرستادن را مطلقا واجب میدانند بر خواننده و شنونده
اسم مختص جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله واشهر استحبابست و لازمست اظهار
نمودن هاء در لفظ الله واشهد والصلوه وحاء در الفلاح واعاده اقامه بعد از تکلم
وبعضی تکلم را بعد از قد قامت الصلوه حرام میدانند وبعضی اقامه را بی وضو حرام میدانند
واشهر جواز آنست وبعد از نیت وتکبیره الاحرام واستعاذه شروع بقرائت نمایند بنوعیکه

سابقا

سابقا بیان شد وشیخ ابن بابویه وبعضی از علما نماز بی قنوت را باطل میدانند وادنای ذکر
قنوت سه مرتبه سبحان الله است وایضا صلوات واستغفار است وحضرت صادق علیه السلام
فرمود که پیوسته دعاها ممنوع است بالا رفتن ومستجاب شدن تا صلوات فرستاده شود
بر محمد وآل محمد وایضا فرمود که هر کرا باشد بدرکاه خدا حاجتی پس باید ابتدا کند بصلوات
بر محمد وآل او پس بطلبد حاجت خود را پس ختم کند آنرا بصلوات بر محمد وآل او پس بدرستیکه خدا
کریمتر است از آنکه قبول کند دو طرف دعا را وواگذارد میان آنرا که حاجت
است زیرا که هرکز صلوات رد نمیشود نظم همت اهل کمال بدین فقره شود هیچ ره
رو نشود محرم درکاه اله وایضا رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم
وایضا اللهم اغفر لنا وارحمنا الی قدیر وافضل اذکار در قنوت کلمات فرج است وذکر در
رکوع سبحان ربی العظیم وبحمده یا سه مرتبه سبحان الله ودر وقت ضرورت یکمرتبه سبحان الله
کافیست ودر سجود سبحان ربی الاعلی وبحمده یا سه مرتبه سبحان الله ودر وقت ضرورت یکمرتبه
بعد از سلام سه مرتبه الله اکبر ودستها را برابر نرمه کوش برساند وبکوید وبعد از آن تسبیح فاطمه زهرا
علیها السلام باین طریق بکوید سی وچهار مرتبه الله اکبر وسی وسه مرتبه الحمد لله وسی وسه مرتبه سبحان الله
وبعد از آن یکمرتبه لا اله الا الله بکوید وبروایتی دیکر بعد از سلام وسه مرتبه تکبیر بکوید لا
اله الا الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب
وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر وایضا بکوید
اللهم صل علی محمد وآل محمد اللهم اجرنی من النار وادخلنی الجنة من الحور العین
وزوجنی
ایضا اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک
وانزل علی من برکاتک وایضا سه مرتبه بکوید استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه وایضا سه مرتبه بکوید یا من یفعل
ما یشاء ولا یفعل ما یشاء احد غیره وایضا بکوید اللهم اجعل لی من امری فرجا

ومخرجا وارزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب وایضا دوازده مرتبه سوره
قل هو الله احد را بگوید وایضا سه مرتبه و بروایتی چهل مرتبه تسبیحات اربع را
بخواند وایضا بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد اللهم انی اسئلک من کل
خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک
عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة وایضا بگوید
اعیذ نفسی وما رزقنی ربی بالله الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد الی آخر
سوره واجیر نفسی ومالی واهلی وداری وکل ما هو منی برب الفلق الی آخر سوره
واجیر نفسی ومالی واهلی وداری وکل ما هو منی برب الناس الی آخر سوره واجیر نفسی
ومالی واهلی وداری وکل ما هو منی بالله لا اله الا هو الحی القیوم الی آیة الکرسی
وایضا بگوید رضیت بالله ربا وبمحمد نبیا وبالاسلام دینا وبالقرآن کتابا وبالکعبة
قبلة وبعلی ولیا واماما وبالحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی
وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن
محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن صلوات الله وسلامه علیهم ائمة
اللهم انی قد رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر وایضا
سوره فاتحه وآیة الکرسی الی آخره وآیه شهد الله الی سریع الحساب وآیه
قل اللهم مالک الملک الی بغیر حساب بخواند وسجده شکر بعد از هر نماز

واجب وسنت است در بیان مقدمات نماز

اما مقدمات نماز شش است ۱ طهارت از حدث ۲ ازاله نجاست کردن از بدن
وجامه ۳ پوشیدن عورتین از نامحرم ۴ ملاحظه نمودن مکان نماز که غصبی ونجس
نباشد ۵ ملاحظه نمودن وقت نماز ۶ تحقیق قبله نمودن واما مقارنات نماز پس از هشت رکن است
وفعلا ۱ نیت ۲ تکبیرة الاحرام ۳ قیام ۴ قرائت ۵ رکوع ۶ سجود ۷ تشهد ۸ سلام است

| شکیات | قبل از رفع | در رکوع | بعد رفع | در اثناء سجود | بعد اکمال | که بنا بر علمای امامیه صوان الله علیهم خصوصا صاحب ... معاصر مشهور |
|---|---|---|---|---|---|---|
| دو و سه شک میانه | باطل | باطل | باطل | باطل | صحیح | بنا بر سه گذارد و تمام نماز کند و سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعمل آورد |
| سه و چهار دو و سه و چهار شک میانه | باطل | باطل | باطل | باطل | صحیح | بنا بر چهار گذارد و نماز را تمام کند تشهد و سلام دهد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بعمل آورد |
| دو و چهار شک میانه | باطل | باطل | باطل | باطل | صحیح | بنا بر چهار گذارد و نماز تمام کند تشهد و سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بعمل آورد |
| سه و چهار شک میانه | صحیح | صحیح | صحیح | صحیح | صحیح | بنا بر چهار گذارد و تشهد و سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعمل آورد و اخیر احوط است |
| چهار و پنج شک میانه | صحیح | باطل | باطل | باطل | صحیح | بنا بر چهار گذارد و نماز را تمام نماید و تشهد و سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نماز احتیاط |

نشسته بعمل آورد و دو سجده سهو احتیاطا بعمل آورد و هرگاه بعد از اکمال سجدتین باشد تشهد
وسلام دهد و دو سجده سهو بعمل آورد و جوابا و در نماز احتیاط و در سجده سهو تکبیر سنت واحتیاط
در اتصال نیت بسجده است و ذکر سجده سهو جو بش مختلف فیه واشهر وجوب است واما ذکر
ذکر مخیر است میان بسم الله وبالله السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ومیان بسم الله وبالله اللهم
صل علی محمد وآل محمد یا بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد وسجده سهو دو سجده است بعد از
نیت و در میان دو سجده نشستن و تکبیر گفتن و تشهد مخفف بعد از تمام سجدتین گفتن یا بطریق
که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد
السلام علیکم و در نماز احتیاط مطلقا سوره وقنوت نمیباشد اکتفا بحمد میکند حمد الحمد را بخواند
خاتمه در معرفت اصول وفروع دین و دعا قبل از تلاوت وبعد از تلاوت قرآن مجید سنت ابدا بدانکه معرفت
اصول دین با دلیل بر وجه علم ویقین خلاف نیست اکثر علما مانند سید مرتضی وشهید اول رضوان الله

ومخرجا وارزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب وایضا دوازده مرتبه سوره
قل هو الله احد را بگوید وایضا سی مرتبه وبروایتی چهل مرتبه تسبیحات اربع را
بخواند وایضا بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد اللهم انی اسئلک من کل
خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک
عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة وایضا بگوید
اعیذ نفسی وما رزقنی ربی بالله الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد الی آخر
سوره واجیر نفسی ومالی واهلی وداری وکل ما هو منی برب الفلق الی آخر سوره
واجیر نفسی ومالی واهلی وداری وکل ما هو منی برب الناس الی آخر سوره واجیر نفسی
ومالی واهلی وداری وکل ما هو منی بالله لا اله الا هو الحی القیوم الی آیة الکرسی
وایضا بگوید رضیت بالله ربا وبمحمد نبیا وبالاسلام دینا وبالقرآن کتابا وبالکعبة
قبلة وبعلی ولیا واماما وبالحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی
وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن
محمد والحسن بن علی والحجة ابن الحسن صلوات الله وسلامه علیهم ائمة
اللهم انی قد رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر وایضا
سوره فاتحه وآیة الکرسی الی آخره وآیه شهد الله الی سریع الحساب وآیه
قل اللهم مالک الملک الی بغیر حساب بخواند وسجده شکر بعد از هر نماز

در بیان مقدمات واجبه وسنتها

اما مقدمات نماز شش است ۱ طهارت از حدث ۲ ازاله نجاست کردن از بدن
وجامه ۳ پوشیدن عورتین از نامحرم ۴ ملاحظه نمودن مکان نماز که غصبی ونجس
نباشد ۵ ملاحظه نمودن وقت نماز ۶ تحقیق قبله نمودن واما مقارنات پس آن هشت رکن است
وفعلا اول نیت ۲ تکبیرة الاحرام ۳ قیام ۴ قرائت ۵ رکوع ۶ سجود ۷ تشهد ۸ سلام است

شکیات

| شکیات | بعد رفع سر از سجده | در رکوع | بعد رکوع | در سجود | در قیام | که در نماز بین علمای امامیه صوان خصوصا صاحب ... رحمة الله علیهم معاً مشهور است |
|---|---|---|---|---|---|---|
| دو و سه شک میانه | باطل | باطل | باطل | باطل | صحیح | بنا را بر سه گذارد و نماز تمام کند و سلام دهد و یک رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعمل آورد |
| سه و چهار دو و سه و چهار شک میانه | باطل | باطل | باطل | باطل | صحیح | بنا را بر چهار گذارد و نماز تمام کند تشهد و سلام دهد و دو رکعت احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بعمل آورد |
| دو و چهار شک میانه | باطل | باطل | باطل | باطل | صحیح | بنا را بر چهار گذارد و نماز تمام کند تشهد و سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بعمل آورد |
| سه و چهار شک میانه | صحیح | صحیح | صحیح | صحیح | صحیح | بنا را بر چهار گذارد و تشهد و سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعمل آورد و اخیر احوط است |
| چهار و پنج شک میانه | صحیح | باطل | باطل | باطل | صحیح | بنا را بر چهار گذارد و قیام را ... و نماز را تمام نماید و تشهد و سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نماز احتیاط |

نشسته بعمل آورد و دو سجده سهو احتیاطا بعمل آورد و هرگاه بعد از اکمال سجدتین باشد تشهد
وسلام دهد و دو سجده سهو بعمل آورد و وجوب دو سجده سهو در نماز احتیاط و تکبیر سنت و احتیاط
در اتصال نیت سجدتین است و ذکر سجده سهو جوبش مختلف فیه و اشهر وجوب است واما ذکر
ذکر مجزی است میان بسم الله وبالله السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و میان بسم الله وبالله اللهم
صل علی محمد وآل محمد یا بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد و سجده سهو و سجدتین است بعد از
نیت و در میان دو سجده نشستن و تکبیر گفتن و تشهد مخفف بعد از تمام سجدتین گفتن یا بنظر نبوی
که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد
السلام علیکم و در نماز احتیاط فاتحه سوره و قنوت نیست بلکه اکتفا بحمد میکند و حمد آهسته بخواند
خاتمه در معرفت اصول وفروع دین و دعا قبل از تلاوت و بعد از تلاوت قرآن مجید بدانکه معرفت
اصول دین با دلیل بر هر که علم و تمیز دارد واجب است اکثر علما مانند سید مرتضی و شهید اول رضوان الله

علیهم فرموده اند که بادلیل دانستن واجبست نه بطریق تقلید و حدس و تخمین
و تارک آن کافر گفته است و بعضی اکتفا کرده اند باعتقاد وجوب و توحید باریتعالی
و اصول دین پنج است از آن اصول اسلام است انکار کند و شک آورد بانها کافر است
اول توحید و آن اقرار بیکانگی خدا و مبرا و منزه است از جمیع حوادث و عوارض و عیوب
کردنست و کافیست در اثبات ذات و شناختن صفات او تفکر و تدبر در موجودات و معلومات
و مخلوقات و صفات ثبوتیه است هشت **نظم** عالم و قادر و حی است و مرید و مدرک
باقدیم ازلی هم متکلم صادق آمد عالمست یعنی هیچ چیز از علم او بیرون نیست و قادرست یعنی هر چه
خواهد از ممکنات و حی است یعنی زنده و متصف بصفت علم و قدرتست و مرید است یعنی
امور خدا تعالی بر سبیل اراده و اختیار است و مدرک است یعنی درک اشیاء میکند و قدیم و ازلیست
یعنی مبدء و نهایتی از برای وجود او نیست و متکلم است یعنی سخن آفریند در جسمی بی آنکه او را
عضوی و دهان و زبانی بوده باشد و صادقست و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست و صفات
سلبیه هفت است **نظم** نه مرکب بود و جسم و جوهر و عرض نیست و محتاج هیچ چیز از مکان
و زمان و غیر اینها نیست و حلول بچیزی نمیکند و مرئی نیست در دنیا و نه در عقبی و محل حوادث
نیست مثل خواب و سستی و غیره که بر او عارض شود و شریک و مثل ندارد و معانی یعنی چنین نیست
که اشاعره قائل شده اند که خدا عالمست بعلم و قادرست بقدرت و حی است بحیات که اینها
را معانی قدیمه گفته اند بلکه خدا عالمست بذاته و قادر است بذاته و حی است بذاته و غنی است
از زن و فرزند و غیره و خالق است دوم نبوت یعنی جمیع انبیا حق اند و خاتم ایشان جناب
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و مادر او آمنه بنت وهب است
سیم معاد جسمانیست تا عمل عاملان و حقوق مظلومان و غیره ضایع شود چهارم اعتقاد و اقرار
کردنست بامامت و عصمت و حجیت جناب سید اولیا علی ابن ابی طالب و مادر او فاطمه بنت اسد است
و بعد از او با امام حسن و امام حسین و مادر ایشان فاطمه زهرا است و بعد از او با امام زین العابدین

[illegible]

ومادر

و مادر او شاه زنانست و بعد از او با امام محمد باقر و مادر او ام عبد الله دختر امام حسن
است و بعد از او با امام جعفر صادق و مادر او ام فروه است و بعد از او با امام موسی کاظم
و مادر او حمیده است و بعد از او با امام رضا و مادر او ام البنین است و بعد از او با امام علی
نقی و مادر او سمانه است و بعد از او امام حسن عسکری و مادر او حدیثه است و بعد از او بجناب
قائم علیه السلام است و مادر او نرجس خاتونست پنجم عدلست یعنی خدا مستغنی و منزه است
از ظلم و آنچه مذموم است از خصال و فروع دین هشت اول نماز ۲ روزه ۳ زکوه ۴ خمس
۵ حج ۶ جهاد است دعا قبل از تلاوت بخواند اللهم بالحق انزلته و بالحق نزل
اللهم عظم رغبتی فیه واجعله نورا لبصری و شفاء لصدری و ذهابا لهمی
و غمی و حزنی اللهم زین به لسانی و جمل به وجهی و قو به جسدی و ثقل به میزانی
و ارزقنی تلاوته علی طاعتک آناء اللیل و اطراف النهار و احشرنی مع النبی و آله
و ایضا بعد از تلاوت اللهم انی قد قرأت ما قضیت من کتابک الذی انزلته علی
نبیک الصادق فلک الحمد ربنا اللهم اجعلنی ممن یحل حلاله و یحرم حرامه و یؤمن
بمحکمه و متشابهه واجعله انسا فی قبری و انسا فی حشری واجعلنی ممن ترقی
بکل آیة قرأها درجة فی اعلی علیین برحمتک یا ارحم الراحمین

صح
و بعد از او با امام محمد تقی
و مادر او خیزران است

# مراح الارواح

در علم صرف لغات عرب



# هذا كتاب مراح الأرواح

بسم الله الرحمن الرحيم

قال المفتقر إلى الله الودود أحمد بن علي بن مسعود غفر الله له ولوالديه وأحسن إليهما وإليه اعلم أن الصرف أم العلوم والنحو أبوها ويقوى في الدرايات داروها ويطغى في الروايات عاديها فجمعت فيه كتابا موسوما بمراح الأرواح وهو للصبي جناح النجاح وراح رواح وفوح ترجيح رواح ونفاح أدواح وبالله أعتصم عما يصم وأستعين وهو نعم المولى ونعم المعين

اعلم أسعدك الله أن الصراف يحتاج في معرفة الأوزان إلى سبعة أبواب الصحيح والمضاعف والمهموز والمثال والأجوف والناقص واللفيف واشتقاق تسعة أمثلة من المصدر وهي الماضي والمضارع والأمر والنهي واسم الفاعل والمفعول والمكان والزمان والآلة فتكثر على سبعة أبواب

## الباب الأول

في الصحيح الصحيح هو الذي ليس في مقابلة الفاء والعين واللام حرف علة وهمزة وتضعيف نحو ضَرَبَ واختص الفاء والعين واللام للوزن حتى

يكون وزنه من حروف الشفة والوسط والحلق ثم قولنا الضرب مصدر يتولد منه الأشياء الشتى وهو أصل في الاشتقاق عند البصريين لأن مفهومه واحد ومفهوم الفعل متعدد لدلالته على الحدث والزمان والواحد قبل المتعدد وإذا كان أصلا للفعل يكون أصلا لمتعلقاتها أولا أن الاسم مستغن عن الفعل وأيضا يقال له المصدر لأن هذه الأشياء تصدر عنه والاشتقاق أن تجد بين اللفظين تناسبا في اللفظ والمعنى وهو ثلاثة أنواع صغير وهو أن يكون بينهما تناسب في الحروف والترتيب نحو ضَرَبَ من الضَّرْب وكبير وهو أن يكون بينهما تناسب في اللفظ دون الترتيب نحو جَبَذَ من الجَذْب وأكبر وهو أن يكون بينهما تناسب في المخرج نحو نَعَقَ من النَّهْق والمراد من الاشتقاق المذكور اشتقاق صغير قال الكوفيون ينبغي أن يكون الفعل أصلا لأن إعلال المصدر لإعلال الفعل وجودا وعدما أما وجودا ففي يعد عدة وقام قياما وأما عدما ففي نحو عَوِرَ عَوَرًا وقاوم قواما ومداريته تدل على أصالته وأيضا يؤكد الفعل بالمصدر نحو ضربتُ ضربًا وهو بمنزلة ضربتُ ضربتُ والمؤكد أصل من المؤكِّد وأيضا يقال له مصدر لكونه مصدورا عن الفعل كما قالوا مشرب عذب ومركب فاره أي مشروب ومركوب قلنا إنما يعل إعلال المصدر للمشاكلة لا للمدارية كحذف الواو في تعد والهمزة في يكرم

والمؤكدة لا يدل على أصالة التاء في الاشتقاق بل تدل في الإعراب كما في جاءني زيد
زيد وقولهم مشربب عذب ومركب فاته من باب جرى لتمييز وسأل كيزا

ومصادر الثلاثي كثيرة وعند سيبويه ترتقي إلى اثنين وثلثين بابا نحو
قتل وفسق وشغل ورحمة ونشدة وكدرة ودعوى وذكرى وبشرى
وليان وحرمان وغفران ونزوان وطلب وخنق وصغر وهدى و
غلبة وسرقة وذهاب وصراف وسؤال وزهادة ودراية ودخول و
قبول ووجيف وصهوبة ومدخل ومرجع ومسعاة ومحمدة ويجيء على
وزن اسمي الفاعل والمفعول نحو قمت قائما ونحو قوله تعالى بأيكم المفتون
ويجيء للمبالغة نحو التهذار والتلعاب والحثيثى والدليلى ومصدر غير
الثلاثي يجيء على سنن واحد إلا في كلم يجيء كلاما وفي قاتل يجيء قتالا و
قيتالا وفي تحمل تحمالا وفي زلزل زلزالا **الأفعال** التي تشتق من المصدر
خمسة وثلثون بابا ستة للثلاثي نحو ضرب يضرب وقتل يقتل وعلم
يعلم وفتح يفتح وكرم يكرم وحسب يحسب وتسمى الثلثة الأول دعائم
الأبواب لاختلاف حركاتهن في الماضي والمستقبل وكون فتح
يفتح لا يدخل في الدعائم لانعدام اختلاف الحركات وانعدام مجيئه بغير
حرف الحلق وأما ركن يركن وأبى يأبى فمن اللغات المتداخلة والشواذ

وأما بقي يبقى وفني يفنى وقلى يقلى فلغات طيء تدفروا من الكسرة إلى
الفتحة وكرم يكرم لا يدخل في الدعائم لأنه لا يجيء إلا من الطبائع والنعوت
وحسب يحسب لا يدخل في الدعائم لقلته وندرته. فعل يفعل على لغة
من قال كدت تكاد وهي شاذة كفضل يفضل ودمت تدوم واثنا عشر
للمنشعبة الثلاثي نحو أكرم وقطع وقاتل وتفضل وتضارب وانصرف
واحتقر واستخرج واخشوشن واجلوز واحمار واحمر أصلهما احمارر
واحمرر فادغما للجنسية ويدل عليه ارعوى وهو ناقص من باب افعل
ولا يدغم لانعدام الجنسية وواحد للرباعي نحو دحرج وثلثة للمنشعبة
الرباعي نحو احرنجم واقشعر وتدحرج وستة للملحق دحرج نحو شملل
وحوقل وبيطر وجهور وقلنس وقلسى وخمسة للملحق تدحرج نحو
تجلبب وتجورب وتشيطن وترهوك وتمسكن واثنان للملحق
احرنجم نحو اقعنسس واسلنقى ومصداق الإلحاق اتحاد المصدرين

**فصل في الماضي** وهو يجيء على أربعة عشر وجها نحو ضرب إلى
ضربنا وإنما بني الماضي لفوات موجب الإعراب وعلى الحركة لمشابهته
بالاسم في وقوعه صفة للنكرة نحو مررت برجل ضرب وضارب و
على الفتح لأنه أخ السكون لأن الفتحة جزء الألف ولم يعرب لأن اسم

الفاعل لم يأخذ منه العمل بخلاف المستقبل لأن اسم الفاعل اخذ منه العمل
فاعطى الاعراب له عوضا عنه او لكثرة مشابهته له فيعرب المضارع لكثرة
مشابهته له ويبنى الماضى على الحركة لقلة مشابهته له ويبنى الامر على السكون لعدم
مشابهته له زيدت الالف والواو والنون فى اخره حتى يدل الكل على هما و
هموا وهن وضم الحرف الطرفى فى ضربوا لاجل الواو بخلاف رموا لان
الميم ليست بما قبلها وضم فى رضوا وان لم يكن الضاد بما قبلها حتى لا
يلزم الخروج من الكسرة الى الضمة كتبت الالف فى ضربوا للفرق بين واو
العطف وواو الجمع فى مثل حضروا وتكلم زيد وقيل للفرق بين واو الجمع و
واو الواحد فى مثل لم يدعو ولم يدعوا جعلت التاء علامة للمؤنث فى
ضربت لان التاء من المخرج الثانى والمؤنث ايضا ثان فى التخليق
وهذه التاء ليست بضمير لما يجىء من بعد واسكنت الباء فى مثل
ضربن وضربت حتى لا يجتمع اربع حركات متواليات فيما هو كالكلمة
الواحدة ومن ثم لا يجوز العطف على ضميره بغير التاكيد لا يقال ضربت
وزيد بل يقال ضربت انت وزيد بخلاف ضربنا لان التاء فيه فى
حكم السكون ومن ثم تسقط الالف فى مثل رمتا لكون الحركة عارضة
الا فى لغة رديئة يقول اهلها رماتا وبخلاف مثل ضربك لانه ليس

كالكلمة

7

كالكلمة الواحدة لان ضميره ضمير منصوب وبخلاف هدبد وعلبط
لان اصلهما هدابد وعلابط ثم قصروا للتخفيف كما فى مخيط اصله
مخياط وحذفت التاء فى مثل ضربن حتى لا يجتمع علامتا التانيث كما فى
مسلمات وان لم تكونا من جنس واحد لثقل الفعل بخلاف حبليات
لعدم الجنسية وسوى بين تثنيتى المخاطب والمخاطبة وبين الاخبارات
لقلة الاستعمال فى التثنية ووضع الضماير للاقتصار وعدم الالتباس فى
الاخبارات لان المتكلم يرى فى اكثر الاحوال او يعلم بالصوت او
بالمشاهدة زيدت الميم فى ضربتما حتى لا يلتبس بالف الاشباع
فى مثل قول الشاعر اخوك اخو مكاشرة وضحك وحياك الاله و
كيف انتا وخصت الميم فى ضربتما لان تحته انتما مضمر وادخلت الميم
فى انتما لقرب الميم الى التاء فى المخرج وقيل تبعا لهما لما يجىء وضمت
التاء فى ضربتما لانها ضمير الفاعل وفتحها فى الواحد المخاطب خوفا من
الالتباس بالمتكلم ولا التباس فى التثنية وقيل اتباعا للميم لان
الميم شفوية فجعلوا حركة التاء من جنسها وهو الضم الشفوى
زيدت الميم فى ضربتم حتى يطرد بتثنيته وضمير الجمع فيه محذوف
وهو الواو لان اصله ضربتمو فحذفت الواو لان الميم بمنزلة الاسم

ولا يوجد في آخر الاسم واو ما قبله مضموم الا هو ومن ثم يقال في جمع دلو
أدلٍ اصله أدلُوٌ بخلاف ضربوا لانه ليس بمنزلة الاسم وبخلاف ضربتموه
لان الواو خرج من الطرف بسبب الضمير كما في العظاية وشدد النون
في ضربتنّ دون ضربتن لان اصله ضربتمن فادغم الميم في النون
لقرب الميم من النون ومن ثم تبدل الميم من النون في مثل عمبر اصله
عنبر وقيل اصله ضربتن فاريد ان يكون ما قبل النون ليطرد جميع
نونات النساء ولا يمكن اسكان تاء الخطاب لاجتماع الساكنين ولا
يمكن حذفها لانها علامة والعلامة لا تحذف فادخل النون لقرب النون
من النون ثم ادغم وزيدت التاء في ضربت لان تحته انا مضمر ولا يمكن
الزيادة من حروفه للالتباس فاختير التاء لوجوده في اخواته وزيدت
النون في ضربنا لان تحته نحن مضمر ثم زيدت الالف حتى لا يلتبس
بضربن وقيل تحته اننا مضمر وتدخل المضمرات في الماضي واخواته
وهي يرتقي الى ستين نوعا لانها في الاصل ثلثة مرفوع ومنصوب و
مجرور ثم يصير كل واحد منها اثنين نظرا الى اتصاله وانفصاله فاضرب
الاثنين في الثلثة حتى تصير ستة ثم اخرج المجرور المنفصل حتى لا
يلزم تقديم المجرور على الجار فلا يقال زيدٍ بِ بل يقال بزيدٍ فيبقى لك



خمسة مرفوع متصل ومنفصل ومنصوب متصل ومنفصل ومجرور متصل
ثم انظر الى المرفوع المتصل وهو يحتمل ثمانية عشر نوعا في الفعل ستا في
الغيبة وستا في الخطاب وستا في الحكاية واكتفى بخمسة في الغيبة
باشتراك التثنية لقلة استعمالها وكذلك في المخاطب والمخاطبة وفي
في الحكاية بلفظين لان المتكلم يرى في اكثر الاحوال او يعلم بالصوت
انه مذكر او مؤنث فيبقى لك اثنى عشر نوعا فاذا صار قسم واحد
ثلث القسم اثنا عشر نوعا فيصير كل واحد منها مثل ذلك فيحصل لك
بضرب الخمسة في اثنا عشر ستون نوعا اثنى عشر للمرفوع المتصل نحو
ضرب الى ضربنا واثنى عشر للمرفوع المنفصل نحو هو ضرب الى نحن
ضربنا الاصل في هو ان يقال هوو هوا هوو ولكن جعلت الواو ميما
في الجمع لاتحاد مخرجهما واجتماع الواوين فصار هموا ثم حذفت الواو وكان
في ضربتموا وحملت التثنية عليه وقيل قلبوا حتى يقع الفتحة على الميم
القوي وادخل الميم في انتما كما في ضربتما وحمل الجمع عليه ولا تحذف
واو هو لقلة حروفه من العقد الصالح وتحذف اذا تعانق بشيء آخر
لحصول كثرة الحروف بالمعانقة مع وقوع الواو على الطرف ويبقى
الهاء مضموما على حاله نحو له ويكسر اذا كان ما قبلها مكسورا او يا

ساكنة حتى لا يلزم الخروج من الكسرة الى الضمة في غلاميه وبنيه ويجعل يا هي
الفا كما يجعل في يا غلامي يا غلاما وفي بادية بادات ويجعل مبنيا في التثنية
حتى لا يقع الفتحة على الياء الضعيفة مع ضعفها وشدد النون في
هن كما في ضربتن واثنا عشر للمنصوب المتصل نحو ضربه الى ضربنا
ولا يجوز فيه اجتماع ضميري الفاعل والمفعول في مثل ضربتك وضربتني
حتى لا يصير الشخص الواحد في حالة واحدة فاعلا ومفعولا فهو غير جائز
الا في افعال القلوب نحو علمتك فاضلا وعلمتني فاضلا لان المفعول
الاول ليس بمفعول في الحقيقة ولهذا قيل في تقديره علمت فضلك و
علمت فضلي واثنا عشر للمنصوب المنفصل نحو اياه ضرب الى ايانا ضربنا
واثنا عشر للمجرور المتصل نحو ضاربه الى ضاربنا وفي مثل ضاربوي
ضاربي جعل الواو ياء ثم ادغم كما في مهدي اصله مهدوي والمرفوع
المتصل يستتر في خمسة مواضع في الغايب نحو ضرب ويضرب وليضرب
ولا يضرب وفي الغايبة نحو ضربت وتضرب ولتضرب ولا
تضرب وفي المخاطب لذي غير الماضي نحو تضرب واضرب و
لا تضرب وياء تضربين علامة الخطاب وفاعله مستتر عند
الاخفش وعند العامة هي ضمير بارز للفاعل كواو يضربون وعين





الياء الحقيقية في هذي امة الله للتانيث ولم يزد في تضربين من حروف
انت للالتباس بالتثنية في الالف واجتماع النونين في النون وتكرار
التائين في التاء واوجز للفرق بينه وبين جمعه ولم يفرق بحركة ما قبل
النون حتى لا يلتبس بالنون الثقيلة في الصورة ولا يحذف النون حتى
لا يلتبس بالمذكر وفي المضارع للمتكلم نحو اضرب ونضرب وفي الصفة
مطلقا نحو ضارب ضاربان ضاربون الخ واستتر في المرفوع دون
المنصوب والمجرور لانه بمنزلة جزء الفعل واستتر في الغايب
والغايبة دون التثنية والجمع لان الاستتار خفيف واعطاء
الخفيف للمفرد السابق اولى دون المتكلم والمخاطب اللذين في
الماضي لان الاستتار قرينة ضعيفة والابراز قرينة قوية واعطاء الا
براز للمتكلم القوي وللمخاطب القوي اولى واستتر في المخاطب
المستقبل ومتكلمه للفرق وقيل يستتر في هذه المواضع دون غيرها
لوجود الدليل وهو عدم الابراز في مثل ضرب والتاء في مثل ضربت
والياء في مثل يضرب والتاء في مثل تضرب والهمزة في مثل اضرب
والنون في مثل نضرب هي حروف ليست باسم والصفة في مثل ضارب
وضاربان وضاربون ولا يجوز ان يكون تاء ضربت ضميرا كتاء ضربت

12

لوجود عدم حد بينها بالفاعلة الظاهرة نحو ضربت هند ولا يجوز ان يكون الف
ضاربان ضمير الانه يتغير في حال النصب والجر والضمير لا يتغير كالف نضربان
والاستتار واجب في مثل افعل وتفعل وافعل ونفعل لدلالة الصيغة عليه
وفتح افعل زيد وتفعل زيد وافعل زيد وتفعل زيد فصل في المستقبل وهو
ايضا يجيء على اربعة عشر وجها نحو يضرب الى نضرب ويقال له المستقبل
لوجود معنى الاستقبال في معناه ويقال له مضارع لانه مشابه بضارب
في الحركات والسكنات وفي وقوعه صفة للنكرة وفي دخول لام الابتداء
نحو ان زيدا لقائم وليقوم وباسم الجنس في العموم والخصوص يعني اسم الجنس
يختص بلام العهد كما يختص يضرب بسوف وبالسين وبالعين في الاستغراق
بين الحال والاستقبال وزيدت على الماضي حروف اتين حتى يصير مستقبلا
لانه بتقدير لنقصان يصير اقل من القدر الصالح وزيدت في الاول دون
الاخر لان في الاخر يلتبس بالماضي واشتق من الماضي لان الماضي يدل على الثبات
وزيدت في المستقبل دون الماضي لان المزيد عليه بعد المجرد والمستقبل بعد
زمان الماضي فاعطي السابق للسابق واللاحق للاحق وعينت الالف للمتكلم
لان الالف من اقصى الحلق وهو مبدأ المخارج والمتكلم هو الذي يبدأ الكلام
وقيل للموافقة بينه وبين انا وعينت الواو للمخاطب لكونه من منتهى

13

المخارج والمخاطب هو الذي ينتهي الكلام به ثم قلبت الواو تاء حتى لا تجتمع
الواوات في ووجل في العطف ومن ثم قيل التاء عن كل كلمة لا يصلح لزيادة
الواو وحكي ان واو ووتل اصلي وعينت الياء للغايب لان الياء من وسط
الفم والغايب هو الذي يكون في وسط كلام المتكلم والمخاطب وعينت النون
للمتكلم اذا كان معه غيره لتعينها الذي في نحن او قيل زيدت النون لانه
لم يبق من حروف العلة شيء وهو قريب من حروف العلة في خروجها من هوا
الخيشوم وفتحت هذه الحروف للخفة الا في الرباعي وهو فعلل وافعل وفعّل
وفاعل لان هذه الاربعة رباعي والرباعي فرع للثلاثي والضم ايضا فرع للفتح
وقيل لقلة استعمالهن ويفتح ما وراهن لكثرة حروفهن وانما يهريق فاصله
يريق وهو من الرباعي فزيدت الهاء على خلاف القياس ويكسر حروف المضارعة
في بعض اللغة اذا كان ماضيه مكسور العين او مكسور الهمزة حتى يدل على
كسرة الماضي نحو يعلم وتعلم واعلم ونعلم ويستنصر وتستنصر واستنصر
ونستنصر لمشابهة بينهما وفي بعض اللغة لا يكسر الياء لثقل الكسرة على الياء
وعينت حروف المضارعة للدلالة على كسرة الماضي لانها زائدة والعلامة ايضا
زائدة فاعطي الزائد بالزائد لمشابهة بينهما وقيل لانه يلزم بكسرة الفاء توالي الحركات
وبكسر العين يلزم الالتباس بين يفعَل ويفعِل وبكسر اللام يلزم ابطال الاعراب

قوله واذا دخل في اخر المستقبل نون علامة للرفع هذه
اي عوضا عن الحركة فانه بعد لانه لما وجب ان
يكون المضارع معربا ولم يكن ان يكون اللام
متعقب للاعراب لان الضماير بعده او وجبت
على وجه واحد ولان لام الفعل يمتنع ان يكون

وبحذف التاء الثانية في مثل تتقلد وتتباعد وتتبختر لاجتماع الحرفين من
جنس واحد وعدم امكان الادغام وعينت الثانية للحذف لان الاول علامة والعلامة لا
تحذف واسكنت الضاد في يضرب فرارا عن توالي الحركات وعينت الضاد
للسكون لان توالي الحركات لزم من الياء فاسكان الضاد لكونه قريب منه
يكون اولى ومن ثم عينت الباء في ضربن للاسكان لانه قريب من النون
الذي لزم منه توالي الحركات وسوى بين المخاطب والغائبة في مثل تضرب و
تضرب لاستوائهما في الماضي نحو ضربت وضربت ولكن التاء في غائبة
المستقبل لضرورة الابتداء ولا يضم حتى لا يلتبس بالمجهول في تمدح ولا يكسر
حتى لا يلتبس بلغة تعلم فان قيل يلزم الالتباس ايضا بالفتحة قلنا في الفتحة
موافقة بينها وبين اخواتها مع خفة الفتحة واذا دخل في اخر المستقبل نون علامة
للرفع لان اخر الفعل صار باتصال ضمير الفاعل بمنزلة وسط الكلمة الا نون
يضربن وهو علامة للتانيث كما في فعلن ومن ثم لا يقال بالتاء بل يقال بالياء
حتى لا يجتمع علامتا التانيث والياء في تضربين ضمير الفاعل المامور وانما دخل لم
على المستقبل ينقل معناه الى الماضي لانه مشابه بكلمة الشرط **فصل في الامر و**
النهي الامر صيغة يطلب بها الفعل عن الفاعل نحو اضرب وليضرب الخ وهو
مشتق من المضارع لمناسبة بينهما في الاستقبال زيدت اللام في الغائب لانها

من وسط



جواب محمد بن يزيد بن عبد الاكبر اليماني الازدي
الملقب بالمبرد لما سئل عن حروف الزيادة
فقال هويت السمان

من وسط المخارج والغائب واثر في وسط كلام المتكلم والمخاطب فاعطي الوسط
بالوسط مع كونها ايضا من حروف الزوائد وهي التي يشملها قول الشاعر
هويت السمان فشيبنني وقد كنت قدما هويت السمان اي حروف هويت
السمان وكسرت لانها مشبهة باللام الجارة لان الجزم في الافعال بمنزلة الجر
في الاسماء واسكنت بالواو والفاء وثم نحو وليضرب وفليضرب وثم ليضرب
كما اسكن الخاء في فخذ ونظيره هو بالواو وهو بسكون الهاء لم يزد من حروف
العلة حتى لا يجتمع حرفا علة وحذفت حروف الاستقبال في المخاطب للفرق
بينه وبين المضارع وعين الحذف في المخاطب لكثرة الاستعمال ومن ثم لا
يحذف التاء مع اللام في مجهوله اعني يقال لتضرب لقلة استعماله واجتلبت
الهمزة بعد حذف حرف المضارعة اذا كان ما بعده ساكنا للافتتاح وكسرت
الهمزة لان الكسرة اصل في تحريك همزات الوصل ولم تكسر في مثل اكتب لان
تقدير الكسرة يلزم الخروج من الكسرة الى الضمة ولا اعتبار للكاف الساكن لان
الحرف الساكن لا يكون حاجزا حصينا عندهم ومن ثم يجعل واو قنوة ياء في
قنية وقيل يضم للاتباع وفتح الف ايمن مع كونه للوصل لانه جمع يمين والهمزة
للقطع ثم جعل للوصل لكثرته وفتح الف التعريف لكثرته ايضا وفتح الف اكرم
لانه ليس من الف الامر بل الف قطع محذوف من تاكرم وحذفت لاجتماع

١٦

الهمزتين في أكرم ولا تحذف ألف الوصل في الخط حتى لا يلتبس الأمر من علم
بالأمر من علم فان قيل يعلم بالاعجام قلنا الاعجام يترك في الخط كثيرا ومن ثم فرقوا
بين عمر وعمرو بالواو وحذفت في بسم الله لكثرة استعماله ولا تحذف في اقرأ
باسم ربك لقلة استعماله ويجزم الأمر في الغايب باللام اجماعا لان اللام
مشابهة بكلمة الشرط في النقل وكذلك المخاطب عند الكوفيين لان اصل
اضرب لتضرب عندهم ومن ثم قرء النبي صلى الله عليه وآله فلتفرحوا فحذفت
اللام لكثرة الاستعمال ثم حذفت علامة الاستقبال للفرق بينه وبين
المضارع فبقي الضاد ساكنا فاجتلبت همزة الوصل ووضعت موضع علامة
الاستقبال واعطي له اثر علامة الاستقبال كما اعطي لفاء رب عمل رب نحو
فمثلك حبلى قد طرقت ومرضع فالهيتها عن ذي تمائم محول وعند
البصريين مبني لان الاصل في الافعال البناء وانما اعرب المضارع للمشابهة
بينه وبين الاسم ولم يبق المشابهة بين الأمر والاسم بحذف حرف المضارعة
ومن ثم قيل فعله نعم فلتفرحوا معرب بالاجماع لوجود علة الاعراب وهي حرف
المضارعة وزيدت في آخر الأمر نونان لتاكيد الطلب نحو ليضربن ليضربان
الخ وفتح الباء في ليضربن فرارا عن اجتماع الساكنين وفتح النون للخفة
وحذفت واو ليضربوا اكتفاء بالضمة وياء اضربي اكتفاء بالكسرة ولم

تحذف

١٧

تحذف الف التثنية حتى لا يلتبس بالواحدة وكسر نون الثقيلة بعد الف التثنية
مشابهة بنون التثنية وحذفت النون التي هي تدل على الرفع في مثل هل
تضربان لان ما قبل نون الثقيلة يصير مبنيا وادخل الالف الفاصلة في
ليضربنان فرارا عن اجتماع النونات وحكم الخفيفة مثل حكم الثقيلة الا انها
لا تدخل بعد الالفين لاجتماع الساكنين على غير حده وعند يونس يدخل قياسا
على الثقيلة وكلاهما يدخلان في سبعة مواضع لوجود معنى الطلب فيها الأول
كالامر والنهي نحو اضربن ولا تضربن والاستفهام نحو هل تضربن والتمني نحو ليتك
تضربن والعرض نحو الا تضربن والقسم نحو والله لاضربن والنفي مشابهة
بالنهي نحو لا تضربن والنهي مثل الأمر في جميع الوجوه الآتية معرب بالاجماع
ويجيء المجهول من الاشياء المذكورة ثمن الماضي نحو ضرب الخ ومن المستقبل
نحو يضرب الخ والغرض من وضعه اما الخساسة الفاعل او لعظمته او لشهرته او
لجهله او للخوف واختص بصيغة فعل في الماضي لان معناه غير معقول لاسناد
الفعل الى المفعول فجعل صيغته ايضا غير معقولة وهي فعل ومن ثم لا يجيء على هذه
الصيغة الا دئل ووعل وفي المستقبل على يفعل لان هذه الصيغة مثل فعل في
الحركات والسكنات ولا يجيء عليه كلمة ايضا الا عليب وجندب يجيء في الزوايد
من الثلاثي بضم الاول وكسر ما قبل الآخر في الماضي وبضم الاول وفتح ما قبل الآخر

١٨

في المستقبل تبعا للثلاثي الا في سبعة ابواب يضم اول المتحرك مع ضم الاول وكسر
ما قبل الاخر وهي تُفُعِّلَ وتُفُوعِلَ وافتُعِلَ وانفُعِلَ وافعُلَّ واستُفعِلَ وافعُوعِلَ و
ضم الفاء في الاوليين حتى لا يلتبسا بمضارعي فعّل وفاعل وضم اول المتحرك في
الخمسة الباقية حتى لا يلتبس بالامر في الوقف يعني اذا قلت وافتعل في المجهول
في الوقف بوصل الهمزة وافتعل في الامر يلزم اللبس بضم التاء لان التاء نفس
الباقي عليه **فصل** في اسم الفاعل وهو اسم مشتق من المضارع لمن قام
به الفعل بمعنى الحدوث واشتق منه لمناسبتهما في الوقوع صفة للنكرة وغيره
وصيغته من الثلاثي على وزن فاعل وحذف علامة الاستقبال من يَضرِبُ و
ادخل الالف لخفتها بين الفاء والعين لان الادخال في الاول يصير مشابها
بالمتكلم وفي الاخر يصير مشابها بتثنية الماضي وكسر عينه لان بتقدير الفتحة
يصير مشابها بماضي المفاعلة وبتقدير الضم يثقل وبتقدير الكسر ايضا يلزم
الالتباس بامر المفاعلة ولكن تحمل مع ذلك للضرورة وقيل اختار الالتباس
بالامر اولى لان الامر مشتق من المستقبل واسم الفاعل يشابه له ويجيء اسم
الفاعل على فَعَلٍ وفَعْلٍ وفُعُلٍ وفِعِلٍ وفُعَالٍ وفِعَالٍ وافعَلَ ويجيء
الصفة المشبهة على هذه الابنية نحو فَرِحٌ وشَكِسٌ وصُلبٌ ومِلحٌ وجُنُبٌ
وحَسَنٌ وخَشِنٌ وجَبانٌ وشُجاعٌ وعَطشانُ واحوَلُ ويختص بباب فَعِلَ

١٩

الا ستة يجيء من فَعُلَ نحو احمق واخرق وادم وارعن واسمر واعجف وزاد
الاصمعي اعجم قال الفراء احمق من حمق وهو لغة في حمق كذلك يجيء خرق و
سمر وعجف على فعُل لغة فيهن ويجيء افعل لتفضيل الفاعل من الثلاثي غير
مزيد فيه مما ليس بلون ولا عيب فلا يجيء من المزيد لعدم امكان محافظة جميع
حروفها في افعل ولا من لون ولا عيب لان منهما يجيء افعل للصفة فيلزم الالتباس
ولا يجيء لتفضيل المفعول حتى لا يلتبس بتفضيل الفاعل فان قيل لم لا يجعل على
العكس حتى لا يلتبس الالتباس قلنا جعله للفاعل اولى لان الفاعل مقصود و
المفعول فضلة في الكلام وايضا يمكن التعميم في الفاعل دون المفعول نحو
اشغل من ذات النحيين لتفضيل المفعول وهو اعطاهم واولاهم من النوادر
واحمق من هبنقة من العيوب شاذ ويجيء الفاعل على فعيل نحو نصير ويستوي
فيه المذكر والمؤنث اذا كان بمعنى مفعول نحو قتيل وجريح فرقا بين الفاعل و
المفعول الا اذا جعلت الكلمة من عداد الاسماء نحو ذبيحة ولقيطة وقد يشبه
به ما هو بمعنى فاعل نحو ان رحمة الله قريب من المحسنين اي قارب ويجيء
على فعول للمبالغة نحو منوع ويستوي فيه المذكر والمؤنث اذا كان بمعنى
فاعل نحو امرأة صبور ويقال في المفعول نحو ناقة حلوبة واعطي الاستواء
في فعيل للمفعول وفي فعول للفاعل طلبا للعدل ويجيء للمبالغة نحو صبّا

وسيف مِخذم وهو مشترك بين الآلة وبين مبالغة الفاعل ونشيق وكبّار
وطوّال وعلّامة ونسّابة وراوية وفروقة وضحكة وضحّاكة ومجذامة ومِسقام
ومِعطير ويستوي المذكر والمؤنث في التسعة الأخيرة لقلّتهن واما قولهم
مسكينة فمحمولة على فقيرة كما قالوا هي عدوة الله وان لم يدخل التاء في فعول
الذي للفاعل حملا على صديقة لانه نقيضه وصيغته من غير الثلاثي على صيغة
المستقبل بميم مضمومة وكسر ما قبل الآخر نحو مُكرِم فاختير الميم لتعذر حروف
العلة وقرب الميم من الواو في كونهما شفويتين وضم الميم للفرق بينه وبين
الموضع ونحو مُسهِب للفاعل على صيغة المفعول من أسهب ويافع من أيفع
الغلام شاذ ويبنى ما قبل تاء التأنيث على الحركة نحو ضاربة لانه صار بمنزلة
وسط الكلمة كما في نون التأكيد وياء النسبة وعلى الفتح للخفة **فصل** في اسم
المفعول وهو اسم اشتق من يُفعَل لمن وقع عليه الفعل وصيغته من الثلاثي
على وزن مفعول نحو مضروب وهو مشتق من يُضرَب لمناسبة بينهما
فادخل الميم مقام الزائد لتعذر حروف العلة فصار مُضرَب ثم فتح الميم حتى
لا يلتبس بمفعول الافعال فصار مَضرَب ثم ضم الراء حتى لا يلتبس بالموضع
فصار مَضرُب ثم اشبع الضمة لعدم مفعُل في كلامهم بغير التاء فصار
مضروب وغيره مفعول الثلاثي دون مفعول الافعال والموضع حتى يصير

مشابها



مشابها في التعبير باسم الفاعل اعني غير الفاعل من يفعِل ويفعَل الى فاعل
القياس فاعل فاعل فغيّر المفعول ايضا للمواخاة بينهما وصيغته من غير الثلاثي
على صيغة الفاعل بفتح ما قبل الآخر نحو مستخرَج **فصل** في اسمي الزمان والمكان
اسم المكان هو مشتق من يفعَل لمكان وقع فيه الفعل فزيدت الميم كما في
المفعول لمناسبة بينهما ولم يزد الواو حتى لا يلتبس به وصيغته من باب يفعَل
على مفعَل كالمذهب الا من المثال فانه كسر العين فيه نحو موجِل حتى لا
يظن ان وزنه فوعل مثل جورب لانه ليس من اسم الزمان والمكان ولا يظن
في الكسر لان فوعِل لا يوجد في كلامهم ومن باب يفعِل مفعِل الا من الناقص
فانه فتح العين فيه نحو المرمى فرارا عن توالي الكسرات ولا يبنى من يفعُل مفعُل
لثقل الضمة فقسم موضعه بين مفعَل ومفعِل واعطي للمفعِل احد عشر اسما
نحو المنسك والمجزر والمطلع والمنبت والمشرق والمغرب والمفرق و
المسقط والمسكن والمرفق والمسجد والباقي للمفعَل لخفة الفتحة واسم الزمان
مثل المكان **فصل** في اسم الآلة هو اسم مشتق من يفعل للآلة وصيغته
مِفعَل ومن ثم قال الصرفيون المَفعَل للموضع والمِفعَل للآلة والفَعلة للمرة
والفِعلة للحالة وكسرت الميم للفرق بينه وبين الموضع ويجيء على وزن مِفعَلة
ومِفعال نحو مِكسحة ومِقراض ومِفتاح ويجيء مضموم العين والميم نحو المُسعُط

والمنحل قال سيبويه هذان من علماء الاسماء اعني المسعط والمنحل اسم لهذا الوعاء
وليس بالتر وكذلك خواتم نحو المدهن والمدق

## الباب الثاني في المضاعف

ويقال له الاصم لشدته ولا يقال له الصحيح لصيرورة احد
حرفيه حرف علة نحو تقضى البازي وهو يجيء من ثلثة ابواب نحو سر يسر و
فر يفر وعض يعض ولا يجيء من باب فعل يفعل الا قليلا نحو حب يحب
ولب يلب فاذا اجتمع فيه حرفان من واحد او متقاربان في المخرج يدغم
الاول في الثاني لثقل المكرر نحو مد الخ ونحو اخرج شطأه وقالت طائفة
والادغام اثبات الحرف في مخرجه مقدار اثبات الحرفين كذا نقل عن جار الله
العلامة وقيل اسكان الاول وادراجه في الثاني المدغم والمدغم فيه حرفان في
اللفظ وحرف واحد في الكتابة كمد او حرفان في اللفظ والكتابة كالرحمن و
اجتماع الحرفين على ثلثة اضرب الاول ان يكونا متحركين في الكلمة يجب فيه
الادغام الا في الالحاقيات نحو قردد والاوزان التي يلزم الالتباس نحو صكك
وسرر وطلل وجدد حتى لا يلتبس بصك وسر وطل وجد ولا يلتبس في مثل
دد وفر وعض لان دد يعلم من يدد ان اصله ددد لان المضاعف لا يجيء
من فعل يفعل وفر ايضا يعلم من يفر لان المضاعف لا يجيء من فعل يفعل
وعض ايضا يعلم من يعض ان اصله عضض لان المضاعف لا يجيء من فعل



يفعل ولا يدغم من حيي في بعض اللغات حتى لا يقع الضم على الياء الضعيف ويجيء
وقيل الثاني الياء الاخير غير الادغام لانه يسقط تارة نحو حيوا وتقلب تارة نحو
يحيي الثاني ان يكون الاول ساكنا يجب فيه الادغام ضرورة نحو مد وهو
على وزن فعل الثالث ان يكون الثاني ساكنا فالادغام ممتنع لعدم شرط
الادغام وهو تحرك الثاني نحو مددت وقيل لا بد من تسكين الاول فيجتمع
الساكنان فيفر من ورطة ويقع في اخرى وقيل لوجود الخفة بالساكن مع عدم شرط
الادغام ولكن جوزوا الحذف في بعض المواضع تخفيفا نظرا الى اجتماع المتجانسين
نحو ظلت كما جوزوا القلب في نحو تقضى البازي وعلم قراءته من قرن وقرن
في بيوتكن من القراءة اصله اقررن فحذفت الراء الاولى فنقل حركتها الى القاف
ثم حذفت الهمزة لعدم الاحتياج اليها فصار قرن وقيل من وقر يقر وقارا
واذا قرئ قرن بفتح القاف يكون من اقر بالمكان بفتح القاف وهو لغة في
اقر فيكون اصله اقررن على وزن اعلمن فنقل فتح الراء الى القاف ثم حذفت
الهمزة لعدم الاحتياج اليها فصار قرن وهذا اذا كان سكونه لازما واذا كان
عارضا يجوز الادغام وعدمه نحو امدد ومد بفتح الدال المخففة ومد بالكسر
لان الكسر اصل في تحريك الساكن ومد بالضم للاتباع ومن ثم لا يجوز فر
لعدم الاتباع ولا يجوز الادغام في مددن لان سكون الثاني لازم وتقول

بالنون الثقيلة مُدَّنَّ مُدَّانِّ مُدُّنَّ مُدِّنَّ مُدَّانِّ امْدُدْنانِّ وبالخفيفة مُدَّنْ
مُدُّنْ مُدِّنْ اسم الفاعل مادٌّ الخ واسم المفعول ممدودٌ الخ واسم الزمان و
المكان مَمَدٌّ واسم الآلة مِمَدٌّ والمجهول مُدَّ يُمَدُّ ويجوز الادغام اذا وقع
قبل تاء الافتعال من حروف اتثذدزسشصضطظ نحو اِتَّخَذَ وهو
شاذ ونحو اِتَّخَرَ ونحو اِثْتَارَ يجوز فيه اِثَّارَ لان التاء والثاء من المهموسة
وحروفها ستشحثك خصفه فيكونا من جنس واحد نظرا الى المهموسية فيجوز
لك الادغام بجعل الثاء تاء والتاء ثاء ونحو اِدْتَانَ لا يجوز فيه غير ادغام الدال
في الدال لانه اذا جعلت التاء دالا جاز وبالعكس لم يجز لبعده من الدال في
المهموسية ولقرب الدال من التاء في المخرج يلزم ح حرفان من جنس واحد
فيدغم ونحو اِذْتَكَرَ يجوز اِدَّكَرَ واِذَّكَرَ لان الذال والدال من المجهورة فجعل
التاء دالا كما في اِدَّانَ فيجوز لك الادغام نظرا الى اتحادهما في المجهورة بجعل
الدال ذالا او الذال دالا ويجوز البيان نظرا الى عدم اتحادهما في الذات ونحو
اِزْتَانَ مثل اذكر ولكن لا يجوز الادغام بجعل الزاء دالا لان الزاء اعظم من
الدال في امتداد الصوت فيصير ح كوضع القصعة الكبيرة في الصغيرة او
لانه يوازي بادان ونحو اِسْتَمَعَ يجوز فيه الادغام لان السين والتاء من
المهموسة ولكن لا يجوز الادغام بجعل السين تاء لعظم السين في امتداد الصوت



ويجوز البيان لعدم الجنسية في الذات ونحو اِسْتَبَرَ مثل اِسَّمَّعَ ونحو اِصْتَبَرَ
يجوز فيه اِصْطَبَرَ لان الصاد من المستعلية المطبقة وحروفها صضطظ
خغق والاربعة الاولى مستعلية مطبقة والثلثة الاخيرة مستعلية فقط
والتاء من المنخفضة فجعل التاء طاء لمباعدة بينهما وقرب التاء من الطاء في
المخرج فصار اِصْطَبَرَ كما في سِتّ اصله سِدْس فجعل السين والدال تاء لقرب
السين من التاء في المهموسية والتاء من الدال في المخرج ثم ادغم فصار
ستا ثم يجوز لك فيه الادغام بجعل الطاء صادا نظرا الى اتحادهما في الاستعلاء
نحو اِصَّبَرَ ولا يجوز لك الادغام بجعل الصاد طاء لعظم الصاد اعني لا يقال
اِطَّبَرَ ويجوز البيان لعدم الجنسية في الذات ونحو اِضْتَرَبَ مثل اِصْتَبَرَ يعني
يجوز اِضْطَرَبَ واِضَّرَبَ ولا يجوز اِطَّرَبَ لزيادة صفة الذي في الضاد ونحو
اِطْتَلَبَ لا يجوز فيه غير الادغام لاجتماع الحرفين من جنس واحد بعد قلب
تاء الافتعال طاء لقرب التاء من الطاء في المخرج ونحو اِظْتَلَمَ يجوز فيه الادغام
بجعل الطاء ظاء والظاء طاء لمساواة بينهما في العظم ويجوز البيان لعدم
الجنسية في الذات مثل اِظَّلَمَ واِطَّلَمَ واِظْطَلَمَ ونحو اِيتَعَدَ فجعل الواو تاء لانه
ان لم يجعل تاء يصير ياء لكسرة ما قبلها فيلزم ح كون الفعل مرة يائيا نحو
اِيتَعَدَ ومرة واويا نحو يُوتَعِدُ او يلزم توالي الكسرات ونحو اِتَّسَرَ فجعل الياء

تاء فراراً عن توالي الكسرات ولم يدغم في مثل ابيتكّل لان الياء لبث بالادغام يبقى
بصير همزة اذا جعلته تلا ابتداء من ثم لا يدغم حيي في بعض اللغة وادغام اتخذ
شاذ ويجوز الادغام اذا وقع بعد تاء الافتعال من حروف تذ ز ز س
ص ض ط ظ نحو يقتّل ويدّرد ويعدّ ويزّع ويسّمع ويخصّم ويفضّل و
ينظّر ويطّل ويرطّم ولكن لا يجوز في ادغامهن الا الادغام بجعل التاء مثل العين
لضعف استدعائه الموخر وعند بعض الصرفيين لا يجوز هذا الادغام في الماضي
حتى لا يلتبس بماضي التفعيل لان عندهم ينقل حركة التاء الى ما قبلها ويحذف
المجتلبة وعند بعضهم يجيء بكسر الفاء نحو خِصّم لان عندهم كسر الفاء لالتقاء
الساكنين وعند بعضهم يجيء بالمجتلبة نحو اخصّم نظرا الى سكون اصله ويجوز
في مستقبله كسر الفاء وفتحها كما في الماضي نحو يخصّم وفي فاعله ضم الفاء
للاتباع مع فتحها او كسرها نحو مُخُصّمون ويجيء مصدره خِصّاما بكسر الخاء
لالتقاء الساكنين او بنقل كسرة التاء الى الخاء ويجيء خَصّاما ان اعتبرت
حركة الصاد المدغم فيها ويجيء اخصّاما اعتبارا بسكون الاصل ويدغم تاء
تفعّل وتفاعل فيما بعدها باجتلاب الهمزة كما مرّ في باب الافتعال نحو اطّهّر
اصله تطهّر واثّاقل اصله تثاقل ولا يدغم في نحو استطعم لسكون الطاء
بقاء في نحو استدان تقديرا ولكن يجوز حذف تائه في بعض المواضع نحو

اسطاع



اِسطاع يَسطيع كما مرّ في ظلت واذا قلت اَسطاع بفتح الهمزة فيكون السين
زايدة كالهاء في اهراق **الباب الثالث في المهموز** ولا يقال له
الصحيح لصيرورة همزته حرف علة في التليين وهو يجيء على ثلثة اضرب
مهموز الفاء نحو اخذ والعين نحو سئل واللام نحو قرء وحكم الهمزة كحكم الحرف
الصحيح الا انها تخفف بالقلب جعلها بين بين اي بين مخرجها وبين مخرج
الحرف الذي منه حركتها والحذف الاول يكون اذا كانت ساكنة ومتحركا ما
قبلها تقلب بشيء يوافق حركة ما قبلها للين عريكة الساكن واستدعاء
ما قبلها نحو راس ولوم وبير والثاني يكون اذا كانت متحركة ومتحركا ما
قبلها ثم تبت لقوة عريكتها نحو سئل ولوم وسئل الا اذا كانت مفتوحة
وما قبلها مكسورا او مضموما يجعل واوا او ياء نحو مير وجون لان الفتحة
كالسكون في اللين فتقلب كما في السكون فان قيل لم لا تقلب في نحو سئل
وهي مفتوحة ضعيفة قلنا فتحته صارت قوية بفتحة ما قبلها ونحو
لاهناك لا مرتع شاذ والثالث يكون اذا كانت متحركة وساكنا ما قبلها و
لكن تليين فيراد للين عريكتها المجاورة الساكن ثم تحذف لاجتماع الساكنين
ثم اعطي حركتها لما قبلها اذا كان ما قبلها حرفا صحيحا او واوا وياء اصليتين
او مزيدتين لمعنى واحد نحو مَسَلة ومَلَك اصله مَلأك من الالوكة وهي

الوسالة ونحو الحمر اصله الاحمر يجوز لحمر لان الالف لاجل سكون اللام وقد انعدم
ويجوز الحمر لطرو حركة اللام ونحو جيل وحوبة وابو يوب وابتغي مرة ويجوز
تحميل الحركة على حروف العلة في هذه الاشياء لقوتها ولطرو الحركة واذا
كان ما قبلها حرف اللين مزيدا نظر فان كان ياء او واوا مدتين او ما يشبه
المدة كياء التصغير جعلت مثل ما قبلها ثم ادغم لان نقل الحركة الى هذه
الاشياء يفضي الى تحميل الضعيف ايضا في الادغام وهو فتدغم نحو خطية
ومقروة واقيس فان قيل يلزم تحميل الضعيف ايضا في الادغام فهو الياء
الثانية قلنا الثانية اصلية فلا تكون ضعيفة كياء جيل وان كان الفا جعل
بين بين لان الالف لا يحتمل الحركة والادغام نحو سايل وقايل واذا اجتمع
الهمزتان وكانت الاولى مفتوحة والثانية ساكنة تقلب الثانية الفا نحو
اخذ وادم الاخ ايمة جعلت همزتها الفا كما في اخذ ثم جعلت ياء لاجتماع
الساكنين وعند الكوفيين لا تقلب بالالف حتى لا يلزم اجتماع الساكنين
وقرء ايمة الكفر بالهمزتين فان قيل اجتماع الساكنين في خذه جائز فلم لا يجوز
فيه ايمة قلنا الالف في ايمة ليست بمدة فكيف يكون اجتماع الساكنين
على حده واذا كانت مكسورة تقلب ياء نحو ايسر واذا كانت مضمومة
تقلب واوا نحو اوخذ وادم او خذ وكل ومر فشاذ وهذا اذا كانتا في كلمة واحدة

واذا كانتا



واذا كانتا في كلمتين تخفف الثانية عند الخليل نحو وقد جاء اشراطها وعند
اهل الحجاز تخفف كلاهما وعند بعض العرب تقحم بينهما الف للفصل نحو
ءا انت ظبية ام ام سالم ولا تخفف الهمزة في اول الكلمة لقوة المتكلم في
الابتداء وتخفيفها بالحذف في ناس اصله اناس شاذ وكذلك اله تحذفوا
الهمزة فصار لاه ثم ادخل الالف واللام فصار الله وقيل اصله الاله فحذفت
الهمزة الثانية فنقل حركة الهمزة الى اللام فصار الاله ثم ادغم بعد التسكين
فصار الله كما في يرى اصله يرأى نقلت الياء الفا لفتحة ما قبلها ثم لينت
الهمزة فاجتمع ثلث سواكن فحذف الالف واعطي حركتها الى الراء فصار يرى
وهذا التخفيف واجب في يرى دون اخواته لكثرة الاستعمال مع اجتماع
حرف العلة بالهمزة في الفعل الثقيل ومن ثم اليجي يجي في ينأى وبيسل في
يسئل ومريء في مري وتقول في الحاق الضماير رأى رايا راوا الخ واعلال
الياء سيجيء في باب الناقص المستقبل يرى يريان يرون ترى تريان
ترون ترين تريان ترين ارى نرى وحكم يرين كحكم يرى ولكن حذف
الالف التي في يرون لاجتماع الساكنين بواو الجمع وحركت الياء
في يريان لطرو الحركة ولا تقلب الياء الفا لانه اذا قلبت الفا يجتمع
الساكنان ثم تحذف الالف المقلوبة فيلتبس بالواحد في مثل لن يرى

بيرى واصل ترين ترءيين على وزن تفعليين فحذفت الهمزة كما فى يرى ونقلت فتحتها الى الراء فصار تريين ثم جعلت الياء الفا لفتحة ما قبلها فصار تراين ثم حذفت الالف لاجتماع الساكنين فصار ترين وسوى بينه و بين جمعه اكتفاء بالفرق التقديرى كما فى ترمين وسيجئ فى باب الناقص واذا دخلت النون الثقيلة فى الشرط كما فى قوله تعالى فاما ترين من البشر احدا حذفت النون علامة للجزم وكسرت ياء التانيث حتى يطرد بجميع نونات التاكيد كما فى اخشين ويجئ مما مر فى باب اللفيف الامر ر ريا روا رى ريا رين ولا يجعل الياء الفا فى ريا تبعا لبريان ويجوز بهاء الوقف نحو ره فحذفت همزته كما فى يرى ثم يحذف الياء لاجل السكون وبالنون الثقيلة رين ريان رون رين ريان رينان فيجئ بالياء فى رين لعدم السكون كما فى ارمين ولم تحذف واو الجمع فى رون لعدم ضمة ما قبلها بخلاف اغزن واضربن وبالخفيفة رين رون رين الفاعل راء الخ ولا يحذف همزته لما يجئ فى المفعول وقيل الان ما قبلها الف والالف لا تقبل الحركة لكن يجوز لك ان تجعل بين بين كما فى سائل وقس على هذا آرى يرى ارءاء ة المفعول مرئى الخ اصله مرءوى فاعل كما فى مهدى ولا يجب حذف همزته لان وجوب حذف الهمزة فى فعله غير قياسى كما مر فلا يستتبع المفعول وغيره و

قوله الامر ر ريا اذا اوردت ان تبنى صيغة الامر للحاضر من ترى فلا تخلو اما ان تبنى قبل حذف الهمزة او قبلها فان تبنى بعد الحذف فقلت ر وان تبنى قبل حذفها فقلت ارء على وزن افع سعد الله

قوله اصله مرءوى اجتمعت الواو و الياء والسابق منهما ساكنة قلبت الواو ياء وادغمت الياء فى الياء ثم كسر ما قبل الياء وهو الهمزة لتصح الياء كما ان مهدى فى الاصل مهدوى فاعل كما ذكرنا سعد الله



حذف فى نحو مرئى لكثرة مستبعد وهو ان نحو دبرى واخواتهما الموضع مرئى والالة مرئى واذا حذفت الهمزة فى هذه الاشياء يجوز بالقياس الى نظائرها الا انه غير مستعمل المجهولات رئى يرى الى اخرها المهموز الفاء يجئ من خمسة ابواب نحو اخذ ياخذ واذب يادب واهب ياهب وارج يارج واسل ياسل والمهموز العين يجئ من ثلثة ابواب نحو رأى يرأى وياس يياس ولوم يلوم والمهموز اللام يجئ من اربعة ابواب نحو هنأ يهنأ وسبأ يسبأ وصدئ يصدئ وجرئ يجرئ ولا يجئ من المضاعف الا مهموز الفاء نحو اتّ يأتّ ولا يقع الهمزة فى موضع حرف العلة ومن ثم لا يجئ فى المثال الا مهموز العين واللام نحو ويد ودجاء وفى الاجوف الا مهموز الفاء واللام نحو آن وجاء وفى الناقص الا مهموز الفاء والعين نحو اتى ورأى وفى اللفيف المفروق الا مهموز العين نحو وأى وفى المقرون الا مهموز الفاء نحو اوى وتكتب الهمزة فى الاول على صورة الالف فى كل الاحوال لخفة الالف وقوة الكاتب عند الابتداء على وضع الحركات وفى الوسط اذا كانت ساكنة على وفق حركة ما قبلها نحو راس ولوم وذئب للمشاكلة واذا كانت متحركة على وفق حركة نفسها اختير ليعلم حركتها نحو سئل ولوم وسئم واذا كانت متحركة فى اخر الكلمة يكتب على وفق حركة ما قبلها الاعلى وفق حركة نفسها لان الحركة الطرفية عارضة نحو

قوله واذا كانت متحركة على وفق حركة نفسها اه اقول ثم قوله على وفق حركة نفسها نظر لانه منقوض بمثل جؤن فان الهمزة فيها فى الوسط وهى متحركة مع انها لم تكتب على وفق حركة نفسها بل على وفق حركة ما قبلها فالصواب ان يقول بدل قوله فى الوسط الا قوله وسئم وفى الوسط تخفف بين بين لكان اولى واحسن لانه لا يتوجه الاشكال مع كونه اخصر اللهم الا ان يقال المراد بسكون الهمزة فيما اذا وقعت فى الوسط سكونها حقيقة او تقديرا فح تكتب الهمزة المتوسطة اذا كان ما قبلها مكسورا او مضموما لان الفتحة كالسكون فى اللين كما ذكره المحشى فلا يرد الاعتراض بجؤن لانفتاح ما قبلها يقال ان فلان اى فرج سعد الله

فرع وطر وفني واذا كان ما قبلها ساكنا لا تكتب على صورة شي لطرفيه حركتها و
عدم حركة ما قبلها نحو خبأ

## الباب الرابع في المثال

ويقال للمعتل الفاء المثال لان ماضيه مثل الصحيح وقيل لان امره مثل امر الاجوف نحو عِدْ
وزِنْ وهو يجيء من خمسة ابواب ولا يجيء من فَعَلَ يَفْعُلُ الا وَجَدَ يَجُدُ في لغة
بني عامر فحذف الواو من يجد في لغتهم لثقل الواو مع ضم ما بعدها وقيل
هذه لغة ضعيفة فاتبع ليعد في الحذف وحكم الواو والياء اذا وقعتا في اول
الكلمة كحكم الصحيح نحو وَعَدَ ووُعِدَ ووَعْدٌ ووَقْرٌ ويَقِعُ ويُقَعُ في المعلوم والمجهول
ونظائرها القوة المتكلم عند الابتداء وقيل الاعلال قد يكون بالسكون او
بالقلب الى حرف العلة او بالحذف ولا يمكن اما السكون فلتعذره و
كذلك القلب لان المقلوب بها غالبا يكون بحرف العلة الساكنة وحرف العلة لا
تكون الا ساكنة واما الحذف فلنقصانه من العدد الصالح في الثلاثي ولا يبلغ
الثلاثي في الزوايد ولا يعوض بالتاء في الاول ولا الاخر حتى لا يلتبس بالمستقبل
والمصدر في نفس الحروف ومن ثم لا يجوز ادخال التاء في الاول في مثل العِدَة
للالتباس ويجوز في التكلان لعدم الالتباس وعند سيبويه يجوز حذف التاء
كما في قول الشاعر وَاَخْلَفُوكَ عِدَ الاَمْرِ الَّذِي وَعَدُوا لان التعويض من الامور
الجايزة عنده وعند الفراء لا يجوز الحذف لانها عوض عن المحذوف الا في الاضافة



لان الاضافة تقوم مقامها وكذلك حكم الاقامة والاستقامة ونحوهما ومن ثم
حذفت التاء في قوله تعالى واقام الصلوة وايتاء الزكوة ونقول في الحاق
الضماير وَعَدَ وَعَدَا الخ ويجوز في وَعَدْتَ ادغام الدال في التاء لقرب مخرجهما
المستقبل يَعِدُ الخ اصل يَعِدُ يَوْعِدُ فحذفت الواو لانه يلزم الخروج من الكسرة
التقديرية الى الضمة التقديرية ومن الضمة التقديرية الى الكسرة الخالصة
التحقيقية ومثل هذا ثقيل ومن ثم لا يجيء لغة على وزن فِعُل وفُعِل الا حُبُك
ودُئِل وحذف في تعد ايضا للمشاكلة وحذف في مثل يَضَعُ لان اصله يَوْضِعُ
فحذفت الواو ثم جعل يَضَعُ نظرا الى حرف الحلق ولا يحذف في يُوعَدُ لان اصله
يُاوعَدُ الامر عِدْ الخ الفاعل واعِدٌ الخ والمفعول مَوْعُودٌ الموضع مَوْعِدٌ
الالة مِيعَدٌ فقلبت الواو ياء لكسرة ما قبلها وهم يقلبون مع الحاجز في
نحو قِنْيَة اصله قِنْوَة بالواو فقلبت الواو ياء فصار قِنْيَة وبغير الحاجز يكون
اقلب

## الباب الخامس في الاجوف

ويقال له الاجوف لخلو جوفه عن الحرف الصحيح ويقال له ذوات الثلاثة لصيرورته على ثلاثة احرف
في المتكلم نحو قلت وهو يجيء من ثلاثة ابواب نحو قَالَ يَقُولُ وبَاعَ يَبِيعُ
وخَافَ يَخَافُ قال بعض الصرفيين ان له اصلا شاملا في باب الاعلال
يخرج جميع المسائل منه وهو قولهم ان الاعلال في حروف العلة في غير الفاء

يتصور ستة عشر وجها لانه يتصور في حروف العلة اربعة اوجه الحركات الثلث
والسكون وفيما قبلها ايضا كذلك فاضرب الاربعة في الاربعة حتى يحصل
لك ستة عشر وجها ثم اترك الساكنة التي وقبلها ساكن لتعذر اجتماع
الساكنين فيبقى لك خمسة عشر وجها الاربعة اذا كان ما قبلها مفتوحا
نحو قَوَلَ وبَيَعَ وخَوِفَ وطَوُلَ ولا يعل الاولى لان حروف العلة اذا سكنت
جعلت من جنس حركة ما قبلها للين عريكة الساكن واستدعاء ما قبلها
نحو ميزان اصله مِوْزان ويُوسِر اصله يُيْسِر الا اذا انفتح ما قبلها لخفة
الفتحة والسكون وعند بعضهم يجوز القلب نحو القال ويعل نحو اغزيت
اصله اغزوت بواو ساكن تبعا ليغزي ويعل نحو كينونة من الكون مع
سكون الواو وانفتاح ما قبلها لانه اصله كَيْوَنُونَة عند الخليل فادغمت كما
في ميت ثم خففت فصار كينونة كما خففت في ميت وقيل اصله كَوْنُونَة
بضم الكاف ثم فتح حتى لا يصير الياء واوا في نحو الصيرورة والغيبوبة ثم جعلت
الواو ياء تبعا لليائيات لكثرتها ومن ثم قيل لا يجيء في الواويات غير الكينونة
والديمومة والسيدودة والهيعوعة قال ابن جني في الثلثة الاخيرة تسكن
حروف العلة فيها للخفة ثم تقلب الفا لاستدعاء الفتحة ولين عريكة
الساكن اذا كن في فعل او اسم على وزن فعل اذا كان حركتهن غير عارضة ويكون



فتحة ما قبلها الا في حكم الساكن ولا يكون في معنى الكلمة اضطراب ولا يجتمع
فيها اعلالان ولا يلزم ضم حروف العلة في مضارعه ولا يخالف الدلالة على
الاصل ومن ثم يعل نحو قال اصله قَوَلَ ونحو دار اصله دَوَرٌ لوجود الشرائط
المذكورة ويعل مثل ديار تبعا للواحد ومثل قيام تبعا لفعله ومثل سياط
تبعا لواو واحده وهي مشابهة بالف دار في كونها ميتة اعني يعل هذه الاشياء
وان لم تكن افعالا ولا على وزن الافعال للمتابعة ولا يعل نحو الحوكة والخونة
وحيدى وصورى لخروجهن عن وزن الفعل بعلامة التانيث وقيل
حتى يدل على الاصل ونحو دعوا القوم لطريان حركته ونحو عور واجتور
لان حركة العين والتاء في حكم السكون اي في حكم عين اعور والف تجاور
ونحو الحيوان حتى يدل حركته على اضطراب معناه والموتان محمول عليه
لانه نقيضه ونحو طوى حتى لا يجتمع فيه اعلالان وطويا محمول عليه وان
لم يجتمع فيه الاعلالان ونحو حيي حتى لا يلزم ضم الياء في المضارع اعني اذا
قلت حاي يجيء مستقبله يحاي ونحو القود حتى يدل على الاصل الاربعة
اذا كان ما قبلها مضموما نحو مُيُسِر وبَيُعَ ويَبُعُ ولم يدعو ويجعل في
الاولى واوا لضمة ما قبلها ولين عريكة الساكن فصار موسر او في الثانية
يسكن للخفة ثم يجعل واوا لضمة ما قبلها ولين عريكة الساكن فصار بوع

ولا جعلت حركة ما قبل حرف العلة من جنسه يجوز فصار بيع وتسكن في
الثالثة للخفة فصار يغزو ولا يعل الرابعة لخفة الفتحة ومن ثم لا يعل عيبة و
نومة الرابعة اذا كان ما قبلها مكسورا نحو موزان وداعوة ورضيوا و
ترميين وفي ادعى يجعل ياء لما عرفت في الثالثة يجعل ياء لاستدعاء ما قبلها
ولين حركة الفتحة فصار داعية ولا يعل مثل دول لان الاسماء التي ليست
بمشتقة من الفعل لا يعل لخفتها الا اذا كان على وزن الفعل نحو يجوز الاعلال
وهو ليس على وزن الفعل وفي الثالثة يسكن للخفة ثم يحذف لاجتماع
الساكنين فصار رضوا والرابعة مثلها في الاعلال الثلاثة اذا كان ما قبلها
ساكنا نحو يخوف ويبيع ويقول نعطي حركاتهن الى ما قبلهن لضعف
حروف العلة وقوة حروف الصحيح ولكن يجعل في يخوف الفا لفتحة ما قبلها ولين
حركة الساكن العارضي بخلاف الخوف فصار يخاف ويبيع ويقول ولا يعل
نحو اعين واسود حتى لا يلتبس بالافعال نحو جدول حتى لا يبطل الالحاق ونحو
قوم حتى لا يلزم الاعلالان في الاعلال ونحو ارمي حتى لا يلزم الساكن في اخر المعرب
ونحو تقويم وتبيان وقوال ومخياط حتى لا يجتمع الساكنان بتقدير الاعلال
او مخيط منقوص من المخياط فلا يعل تبعا له فان قيل لم لا يعل اقامة مع
حصول اجتماع الساكنين اذا اعلت كاعلال اخواتها قلنا تبعا لاقام فان

قيل



قيل لم لا يعل تقويم تبعا لقام وهو الذي اصل في الاعلال قلنا ابطل قوله
استتباع قام وان كان اصلا في الاعلال لكن قوة قوم في الاخوة مع التقويم
ولا يصلح اقام ان يكون مقويا لقام لانه ليس من الذي اصل ولا يعل مثل
ما اقوله واغيلت المرة واستحوذ حتى يدل على الاصل ويقول في الحاق الضماير

فاك قال قالوا الخ واصل قال قول فجعل الواو الفا لما مر واصل قلن قولن
فقلبت الواو الفا ثم حذفت لاجتماع الساكنين فصار قلن ثم ضم القاف حتى
يدل على الواو المحذوفة ولا يضم في خفن لان الاصل في النقل نقل حركة الواو
لسهولتها ولا يمكن هذا في قلن لانه يلزم فتحة المفتوح ولا يفرق بينه وبين
جمع المؤنث في الامر لانهم لا يعتبرون الاشتراك الضمني ويكتفون بالفرق
التقديري كما في يبعن وهو مشترك بين المعلوم والمجهول ويفرق من غره
الواضع كما في الاثنين والجماعة بين الامر والماضي في تفعلا وتفاعلا وتفعللا
ولا يفرق بين فعلن وفعلن نحو طلن وقلن لانه يعلم من الطويل ان اصل
طلن طولن لان الفعيل يجيء من فعل غالبا كما يعلم الفرق بين خفن و
بعن من مستقبلهما اعني يعلم من يخاف ويبيع ان اصل خفن خوفن
لان باب فعل يفعل لا يجيء الا من حروف الحلق ويعلم من يبيع ان اصل
بعن بيعن لان الاجوف لا يجيء من باب فعل يفعل والمستقبل بقوله الخ

اصله يَقْوُلُ واعلاله مر وحذف الواو فى يَقُلْنَ لاجتماع الساكنين الآمر قُلْ الخ

والاصل اُقْوُلْ فنقل حركة الواو الى القاف ثم حذفت الواو لاجتماع الساكنين

ثم حذفت الالف لعدم الاحتياج اليها ويحذف الواو فى قُلِ الحق وان لم يجتمع

فيه الساكنان لان الحركة فيه حصلت بالخارجى فيكون فى حكم السكون بقدر

بخلاف قُولاَ وقُولُنَّ لان الحركة فيهما حصلت بالداخلين وهما الف الفاعل

ونون التاكيد وهما بمنزلة الداخلى ومن ثم جعلوا معرآخر المضارع مبنيا

نحو هل يفعلن ويحذف الالف فى دعتا وان حصلت الحركة بالف

الفاعل لان التاء ليست من نفس الكلمة بخلاف اللام فى قولا وقولن

وتقول بنون التاكيد قُولَنَّ قُولاَنِّ قُولُنَّ قُولِنَّ قُولاَنِّ قُلْنَانِّ و

بالخفيفة قُولَنْ قُولُنْ قُولِنْ الفاعل قَائِلٌ الخ اصله قَاوِلٌ فقلبت الواو

الفا لتحركها وفتحة ما قبلها كما فى كِسَاءٍ اصله كِسَاوٌ وجعل واوه الفا لوقوعه

فى الطرف ثم جعلت همزة ولا اعتبار لالف الفاعل لانها ليست بحاجزة

حصينة فاجتمع الالفان ولا يمكن اسقاط الاولى لانه يلتبس بالماضى وكذلك

فى الثانية فحركت فصارت همزة ويجئ فى البعض بالحذف نحو هَاعٍ ولاعٍ

الاصل هَائِعٌ ولائِعٌ ومنه قوله تعالى على شفا جُرُفٍ هَارٍ اى هائر ويجئ بالقلب نحو شَاكٍ اصله شائك وحَادٍ اصله واحد ويجوز القلب فى كلامهم نحو

القسى

قوله كما فى كساء اصله كساو ای نظيره فى هذا الاعلال اصله كساو فقلبت الواو الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها ولا اعتداد بالالف الكائنة قبلها او لانهم نزلوا الالف بمنزلة الفتحتين فاجتمع الفان فحركوا حذف احديهما وحركت الالف الاخيرة فصار همزة كذا قيل وفيه نظر من وجوه اما اولا فلا اعتداد بالف اسم الفاعل اجماعا فقلب الواو الفا فى قاول محال لتحقق المانع وهو سكون ما قبلها فقوله لا اعتداد بالف الفاعل ليس بصواب واما ثانيا فلانا لا نسلم ان الالف نزلت منزلة الفتحتين لانها لو كانت كذلك فلا يخلو من ان يكون الفتحة اما مقدرة فى الالف او فى الحرف السابق على الالف



القِسِىُّ اصله قُوُوسٌ فقدم السين فصار قُسُوُوٌ على وزن عُصُوُوٌ ثم جعل قُسِيٌّ

لوقوع الواوين فى الطرف ثم كسر القاف اتباعا لما بعدها فقالوا قِسِيٌّ كما

فى عِصِىٍّ ومنه اَيْنُقٌ اصله انوق ثم قدم الواو على النون فصار اَوْنُقٌ ثم

جعل الواو ياء على غير القياس المفعول مَقُولٌ الخ اصله مَقْوُولٌ فاعلاله كاعلال

يَقُولُ فصار مَقُوْوْلٌ فاجتمع الساكنان فحذف الواو الزائد عند سيبويه

لان الحذف للزائد اولى والواو الاصلى عند الاخفش لان الزائد علامة و

العلامة لا تحذف قال سيبويه فى جوابه لا تحذف العلامة اذا لم توجد علامة

اخرى وفيه توجد علامة اخرى وهى الميم فيكون وزنه عنده مَفُعْلاً وعند

الاخفش مَفُولاً وكذلك مَبِيعٌ يعنى اعلاله يَبِيعُ فصار مَبُيْوعٌ فحذف الواو

عند سيبويه فصار مَبُيْعٌ ثم كسر الباء حتى يسلم الياء وعند الاخفش حذف

الياء فاعطى الكسرة لما قبلها كما فى بِعْتُ فصار مَبُوعٌ ثم جعل الواو ياء كما

فى ميزان فيكون وزنه مَفْعِلٌ عند سيبويه وعند الاخفش مَفِيلٌ الموضع

مَقَالٌ اصله مَقْوَلٌ فاعلاله كما فى يخاف وكذلك مَبِيعٌ اصله مَبْيِعٌ فاعلاله كما

فى يبيع واكتفى بالفرق التقديرى بين الموضع وبين اسم المفعول وهو معتبر

عندهم كما فى الفلك فانه قدرت سكونه كسكون اُسْدٍ يكون جمعا نحو

قوله تعالى حتى اذا كنتم فى الفلك وجرين بهم بريح واذا قدرت سكونه

ان كان الواو منهما حرف لين و ههنا قد حذف لالتقاء الساكنين عنده واو المفعول وهو ثانيهما فيه نظر لان ذلك انما يثبت فيما اذا كان الساكن الاول حرف مد ولين والثانى حرف صحيحا و اما اذا كانا حرفى مد فلم يثبت الا اذا كان الثانى معتوبا للدلالة على معناه كما فى المصطفون والحاصل ان الاخفش اصله ظاهر الاصح عنده قلب الياء واوا اذا كان ما قبله مضموما لانضمام ما قبلها محافظة على الضمة و ههنا لم يراع هذا الاصل لانه قلب الضمة كسرة رعاية للياء المحذوفة ومع ذلك فقد راعى كل منهما اصله بوجه اما رعاية سيبويه اصله فلان الاصح عنده قلب الياء واوا اذا انضم ما قبلها فراعى هذا الاصل فى مبيع حيث قلب ضمة باء مبيع كسرة واما رعاية الاخفش اصله فلانه راعى الكسر للفرق بين ذوات الياء وذوات الواو وان حذف حرف الاصلى اولى و فيه عند اجتماع الساكنين منه بان الفرق التقديرى معتبرة عندهم والفرق التقديرى يعلم من اصلهما لان اصل مبيع الموضع مَبْيِعٌ بفتح الميم وسكون الباء وكسر الياء واصل مبيع المفعول مَبْيُوعٌ

كسكون قريب يكون واحدا نحو قوله تعالى في الفلك المشحون الآية مفعول المجهول
قيل الخ اصله قُوِلَ فاسكن الواو للخفة فصار قُولْ وهو لغة ضعيفة لثقل
الضمة والواو وفي لغة اعطي كسرة الواو لما قبلها فصار قِوْل ثم صار الواو
ياء لكسرة ما قبلها وفي لغة اشمّ حتى يعلم ان اصل ما قبلها مضموم و
كذلك بيع واختير وانقيد وقِيل وبِيعَ يعني يجوز فيه ثلث لغات و
لا يجوز الاشمام في مثل أُقيم لعدم ضم ما قبل الياء فلا يجوز بالواو ايضا
لان جواز الواو لانضمام ما قبل حرف العلة وهو ليس بموجود وسُوّي
في مثل قُلنَ وبِعنَ بين المعلوم والمجهول اكتفاء بالفرق التقديري وصل
يقال يقول فاعل كاعلال يخاف

## الباب السادس في الناقص

يقال له الناقص لنقصانه في الاخر وذوات الاربعة لانه يصير على اربعة
احرف في الاخبار عن نفسك نحو رميت وهو يجيء من باب فعَل يفعِل
ونقول في الحاق الضمائر رمى رميا الخ اصله رمَيَ فقلبت الياء الفا كما في
قال اصله قَوَلَ واصل رموا رَمَيُوا فقلبت الياء الفا فاجتمع الساكنان
فحذفت الالف وكذلك رمتا الا انه ضم الضاد فيه بعد الحذف حتى لا يلزم
الخروج من الكسرة الى الواو واصل رمت رميت فحذف الياء كما في رموا
ويحذف في رمتا وان لم يجتمع الساكنان لانه يجتمع الساكنان تقديرا وتما مر

في قولنا



في قولوا والاعتبار رمي كما في القول المستقبل يرمي الخ اصله يرمي فاسكن الياء
لثقل الضمة ولا يعلم في مثل يرميان لان حركته خفيفة واصل يرمون يرميون
فاسكنت الياء ثم حذفت لاجتماع الساكنين وسُوّي بين الرجال والنساء في
مثل يعفون اكتفاء بالفرق التقديري الواو في النساء اصلية وفي الرجال ضمير
والنون علامة التأنيث ومن ثم لا يسقط في قوله تعالى الا ان يعفون وصل
ترمين ترميين فاسكنت الياء ثم حذفت لاجتماع الساكنين وهو مشترك
في اللفظ مع جماعة النساء فاذا دخلت الجوازم تسقط الياء علامة للجزم ومن
ثم تسقط في حالة الوقف علامة الوقف في قوله تعالى والليل اذا يسر وينتصب
اذا دخلت النواصب لخفة النصب لم ينتصب في مثل لن يخشى لان الالف
لا تتحمل الحركة الامر ارم الخ واصل ارم ارمي فحذفت الياء علامة للسكون
فصار ارم واصل ارموا ارميوا فاسكنت الياء ثم حذفت لالتقاء الساكنين
واصل ارمي ارميي فاسكنت الياء الاصلية ثم حذفت لاجتماع الساكنين و
بنون التاكيد ارمينّ ارمُنّ ارمِنّ ارميانّ ارمينانّ والخفيفة
ارمين ارمُن ارمِن الفاعل رام الخ اصله رامي فاسكنت الياء في حالتي
الرفع والجر ثم حذفت الياء لاجتماع الساكنين ولا تسكن في حالة النصب لخفة
النصب واصل رامون راميون فاسكنت الياء ثم حذفت لاجتماع الساكنين

ثم ضم الميم لاستدعاء الواو واذا اضفت التثنية الى نفسك فقلت رامياى في
حالة الرفع ورامييّ في حالتي النصب والجر بادغام علامة النصب والجر في ياء
الاضافة واذا اضفت الجمع فقلت راميّ في جميع الاحوال واصله في حالة الرفع
راموي فادغم لانه اجتمع الحرفان من جنس واحد في كلمة المفعول كمرمي اذ
اصله مرموي فادغم كما في راميّ واذا اضفت تثنيته الى ياء الاضافة فقلت
مرمياي في حالة الرفع وفي حالتي النصب والجر مرمييّ باربع ياءات واذا
اضفت الجمع فقلت مرميّ ايضا باربع ياءات في كل الاحوال الموضع مرمي
الاصل فيهما ان ياتي على وزن مفعِل الا انهم فروا عن توالي الكسرات الآلة
مرمى المجهول ان يُرمي يُرمي الخ اخرهما ولم يبدل يُرمي لخفة الفتحة واصل يُرمي يرمي
فقلبت الياء الفا في يرمي حكم غزا يغزو ومثل رمى يرمي في كل الاحكام الا انهم
يبدلون الواو ياء في نحو اغزيت بتعالى يغزى مع ان الياء من حروف الا
بدال وحروفها قولك استنجده يوم صال زط الهمزة ابدلت من الالف
وجوبا مطردا في نحو صحراء لان همزتها الف في الاصل كالف سكرى ثم جعلت
همزة لوقوعها طرفا بعد الف زايدة ومن ثم لا يجوز جعلها همزة في صحارى
يعني لو كانت في الاصل همزة لجاز صحارئ بالهمزة في صورة ما كما يجوز في
نحو خطيئة خطيئة ومن الواو وجوبا مطردا في نحو اواصل فرارا عن اجتماع



الواوات ونحو قائل كائم ونحو ادؤر لثقل الضمة على الواو ونحو كساء لوقوع
الحركات المختلفة على الواو ومن الياء وجوبا مطردا نحو بائع كائم وجوازا
مطردا عن الواو المضمومة نحو اجوه لثقل الضمة على الواو ومن الواو غير
المضمومة نحو اشاح واحد احد في الحديث ومن الياء نحو قطع الله اديه
لثقل الحركة على الياء ومن الهاء نحو ماء اصله ماه ومن ثم يجيء جمعه مياه
ومن الالف في نحو هيجت شوق المشاق ونحو قوله تعالى ولا الضالين
ومن العين نحو اباب بحر ضاحك زهوق لاتحاد مخرجهن السين ابدلت
من التاء نحو استخذ اصله اتخذ عند سيبويه لقربهما في المهموسية التاء
ابدلت من الواو نحو تخمة اصله وخمة واخت لقرب مخرجهما ومن الياء نحو
ثنتان واستنو حتى لا يقع الحركة على الياء ومن السين نحو ست اصله
سدس ونحو عمرو بن يربوع شرار النات ومن الصاد نحو لصت لقربهما
في المهموسية ومن الياء نحو الدعالت النون ابدلت من الواو ونحو صنعاني
لقرب النون من حروف العلة ومن اللام لعن لقربهما في المجهورية الجيم
ابدلت من الياء المشددة نحو ابو علج حتى لا يقع الحركات المختلفة على الياء
ومن غير المشددة حملا على المشددة نحو لاهم ان كنت قبلت حجتج
فلا يزال شاحج ياتيك بج الدال ابدلت من التاء نحو فزد واجد معوا

لقرب مخرجيهما الهاء ابدلت من الهمزة نحو هرقت ومن الالف نحو حيهله وانه

ومن الياء في هذه امة الله لمناسبتها بحروف العلة من الخفاء ومن ثم لا

يمنع الامالة في مثل يضربها ويمنع في مثل اكلت عنبا ومن التاء وجوبا

مطردا في نحو طلحه للفرق بينها وبين التاء التي في الفعل الياء ابدلت من الالف

وجوبا مطردا نحو مفيتيح ومن الواو وجوبا مطردا نحو ميقات لكسرة

ما قبلها ومن الهمزة جوازا مطردا نحو ذيب ومن احد حرفي التضعيف

نحو تقضي البازي لما مر ومن النون نحو اناسي ودينار لقرب الياء من النون

ومن العين نحو ضفادي لثقل العين وكسرة ما قبلها ومن التاء نحو ايتصلت

لان اصله واو ومن الباء نحو الثعالي ومن السين نحو السادي ومن الثاء

نحو الثالي لكسرة ما قبلهن والواو ابدلت من الالف وجوبا مطردا نحو

ضوارب لقربهما في العلية واجتماع الساكنين ومن الياء وجوبا مطردا نحو

موقن لضمة ما قبلها ومن الهمزة جوازا مطردا نحو لوم لما مر والميم ابدلت

من الواو نحو فم لاتحاد مخرجيهما ومن اللام نحو قوله عليه الصلوة والسلام

ليس من امبر امصيام في امسفر لقربهما في المجهورية ومن النون الساكنة

نحو عمبر ومن المتحركة نحو وكفك المخضب البنام لقربهما في المجهورية

ومن الباء نحو ما زلت راتما لاتحاد مخرجيهما الضاد ابدلت من السين

نحو

قوله ومن النون نحو اناسي ودينار اصله اناسين لانه جمع انسان قلبت النون ياء لقرب النون من حروف العلة فاجتمع ياءان اوليهما ساكنة واخريها متحركة فادغمت الاولى في الثانية فصار اناسي واصل دينار دنار بالتضعيف قلبت النون الاولى ياء لما ذكرنا فصار دينار صراح

قوله ومن الثاء نحو الثالي اي الثالث ابدلت الياء من الثاء لكسرة ما قبله قال الشاعر قد مر يومان وهذا الثالي وانت بالهجران لا تبالي صراح

قوله نحو وكفك المخضب البنام صدره يا هال ذات المنطق التمتام ال مرخم اصله هالة اسم امرأة والتمتام الذي يكثر التاء في كلامه والواو في وكفك للقسم سبيل الاستعطاف وليس بقسم حقيقة والمخضب من الخضاب صفة كفك والبنام اي البنان الاطراف الاصابع صراح



نحو اصبع لقرب مخرجيهما الالف بدلت من اختيها وجوبا مطردا نحو قال و

باع ومن الهمزة جوازا مطردا نحو راس لما مر اللام ابدلت من النون نحو

اصيلال ومن الضاد نحو الطجع لاتحادهما في المجهورية الزاء ابدلت من

السين نحو يزدل ومن الصاد نحو قول الحاتم هكذا فزدي انه الطاء

ابدلت من التاء وجوبا مطردا في افتعل نحو اصطبر وفي خصيط لقرب

مخرجيهما والموضع الذي لم يعد من الصورة المذكورة يكون جائزا

غير مطرد

## الباب السابع في اللفيف

يقال له اللفيف

للف حرفي العلة فيه وهو على ضربين مفروق ومقرون المفروق مثل

وقى يقي حكم فائهما كحكم وعد يعد وحكم لامهما كحكم رمى يرمي وكان

حكم اخواتهما الامر ق قيا قوا قي قيا قين وبنوني التاكيد قين قيان

قن قين قيان قينان وبالخفيفة قين قن قن الفاعل واق المفعول

موقي الموضع موقى الالة ميقى المجهول وقي يوقى المقرون طوى

يطوي الى اخرهما وحكمهما كحكم الناقص ولا يعل عينهما كما مر في باب الاجوف

الامر اطو اطويا اطووا اطوي اطويا اطوين وبنوني التاكيد اطوين

اطويان اطون اطون اطويان اطوينان وبالخفيفة اطوين اطون

اطون وتقول في الامر من روى يروي اروا اروا الخ وبالنون الثقيلة

من نحو المغني وقعت بها المجيبة اصيلالا او سلتها تعزت عن الجواب وما بها احد

يجيبني اصله اصيلان تصغير اصلان وهو جمع اصيل كبعير وبعران والاصيل من الوقت بعد العصر الى المغرب صغر اصلان تصغير ... ثم ابدل من النون اللام وقيل اصيلال دستور

قوله ومن الضاد نحو الطجع قوله لما رأى ان لا دعه ولا شبع مال الى ارطاة حقف فالطجع الدعة سعة العيش والحقف الرمل المجتمع اصله اضطجع دستور

قوله ومن الصاد نحو قول الحاتم حين اسر في غزوة فامرته ام المنزل ان يفصد ناقة لها فقال حاتم لها الناقة فنحرها فلامته على ذلك فقال هكذا فزدي اي فصدي ...

قوله مفروق وهو ما فرق بين حرفي العلة باب

لا يدخل بينهما حرف اخر ولم يدغما لانعدام سببها اللفويج عنه وقدم المفروق لتقدم الفاء على العين دستور

يعني حكم اخواتهما

اِدْعَيْنَ ادْعُوَانِّ اُدْعُنَّ الخ وبالخفيفة اِدْعَيْنْ اِدْعِنْ اُدْعُنْ واذا اردت ان
تعرف احكام نوني التاكيد في الناقص واللفيف فانظر الى حروف العلة ان كانت
اصلية محذوفة في الواحد تعود لان حذفها كان للسكون وهو انعدم بدخول
النون وبفتح لخفة الفتحة نحو اِطْوِيَنَّ واغْزُوَنَّ وارْمِيَنَّ كما في اطويا واغزوا
وارميا وان كانت ضميرا فانظر الى ما قبلها فان كان ما قبلها مفتوحا تحرك
لطرفة حركتها لخفة ما قبلها نحو ارْضَوُنَّ وارْضَيِنَّ كما في قوله تعالى وَلَا
تَنْسَوُا الْفَضْلَ وان كان غير مفتوح تحذف لعدم الخفة فيما قبلها نحو اُطْوُنَّ
واطْوِنَّ كما في نحو اغزوا القوم ويا امرءة اغزي لقوم الفاعل طاوٍ ولا يعل
واوه كما في طوى وتقول من الرّبي ربيان ربيانان ربّاء ربّاء ربيان ربّاء
ومثل عطشان عطشانان عطاش عطشى عطشيان عطاش ايضا ولا
تجعل واوها ياء كما في سياط حتى لا يجتمع الاعلالان قلب الواو التي هي عين
الكلمة ياء وقلب الواو التي هي لام الكلمة همزة وتقول في تثنية المؤنث في
حالة النصب والخفض ربيين مثل عطشيين واذا اضفته الى ياء المتكلم
قلت ربّيبني بخمس ياءات الاولى منقلبة عن الواو التي هي عين الفعل و
الثانية لام الفعل والثالثة منقلبة عن الف التانيث والرابعة علامة
النصب والجر والخامسة ياء الاضافة والمفعول مَطْوِيٌّ والموضع مَطْوًى



والآلة مِطْوًى والمجهول طُوِيَ يُطْوَى وحكم لام هذه الاشياء كحكم النا قص
وحكم عينهن كحكم طوى في التي اجتمع اعلالان يكون حكمها ايضا كحكم
طوى للمبالغة نحو طاويان الحمد لله رب العالمين والشكر له على جزيل
النعم والصلوة والسلام على سيدنا محمد ومولينا علي امير المؤمنين
وآلهما الطيبين الطاهرين قد تمت النسخة المسماة بمراح
الارواح على يد الحقير عبد الرحيم بن محمد تقي
المرحوم المغفور غفر الله وله ولوالديه في
دار الطباعة افتخار الحاج
حاجي ابراهيم تبريزي
سنة ١٢٩٦